

میشود که گرومیکو نماینده شوروی به شدت با مطرح کردن موضوع مخالفت  
 کند، و اظهار میدارد که " مذاکرات ایران و شوروی که وسیله قوام  
 السلطنه انجام پذیرفته به قراردادی منجر گردیده، با اضافه تخلیه  
 قشون روسیه به تازگی شروع شده و ظرف پنج یا شش ماه خاتمه مییابد"  
 مولوتف مینویسد این یک دروغ است هیچ قراردادی به امضا نرسیده بوده  
 است و اگر در تاریخ دوم مارس روسها بطور قطعی شاهرود و مشهد را  
 تخلیه کردند، سربازانشان در ده کیلومتری آنجاها متوقف شده و برعکس  
 به تقویت نیروهایشان پرداخته اند، راجع به اظهارات گرومیکو Byron  
 با یرون و Godogan نمایندگان آمریکا و انگلیس دلائل اثبات  
 اظهارات گرومیکو را میخواهند، ولی گرومیکو با مهارت از آن میگذرد  
 و تقاضای امثال میکند و با نه رای مخالف در برابر دو رای روسیه و  
 لهستان، تقاضایش رد میشود و باز تقاضای خود را تجدید میکند و مجددا  
 رد میشود، بنا بر این جلسه را ترک میکند و حسین علاه میتواند به گفتار  
 خود ادامه دهد. سخنرانی او اثر یک بمب را در سازمان ملل متفق  
 میکند و با اینکه میداند نخست وزیر قوام السلطنه مشغول مذاکره با  
 روسها راجع به عقید قراردادی است که گرومیکو عنوان میکند، و عکس  
 آنرا بیان مینماید و میگوید " حکومت من تمام پیشنهادات روسها را  
 رد کرده است، پیشنهادهایی که مخالف منشور ملل متحد و قرارداد  
 آتلانتیک شمالی و قانون اساسی ایران و قرارداد سه جانبه ۱۹۴۲ میباشد"  
 محمدرضا شاه میداند که اگر قرارداد بین قوام السلطنه و روسها  
 امضاء شود، او نمیتواند آنرا انکار کند و غیرقابل رد خواهد بود  
 و ایران عملاً به روسیه واگذار میشود، و بعداً هم قوام السلطنه ساده  
 لوح وسیله استالین به نفع رهبران توده‌های کنار گذارده خواهد شد،  
 پس باید قوام السلطنه را آگاهی داد و روشن نمود، در این رابطه فقط  
 قوام السلطنه علیه سفیر ایران خشمگین خواهد شد، نه روز پس از  
 دخالت علاه در سازمان ملل متفق، یعنی پنجم آوریل، همانطور که شاه  
 انتظار داشت قوام السلطنه بیانیهای با سادچیکف سفیر جدید روسیه  
 در تهران امضاء میکند و حقیقت آشکار میگردد و گفته شد که مذاکرات  
 شروع شده است باین معنی که امضاء قراردادی در بین نبوده است، همان  
 روز قوام السلطنه بدون اینکه شاه را در جریان بگذارد حسین علاه را  
 در آمریکا معزول میکند، ولی چه اهمیت دارد، آمریکا و انگلیس که

مجهوت شده بودند، در جریان مذاکرات سری، قوام السلطنه برخلاف میل شاه قرار میگیرند. در این اثنا حسین علاء که از سفارت ایران معزول شده، بوده، سفیر انگلیس و آمریکا را ساعت چهار صبح از خواب بیدار میکند و قضایا را به آنها گوشزد میکند، بنا بر این بغوریت رئیس جمهور ترومن در جریان قضایا واقع میشود.

در نیویورک یعنی در شورای امنیت روسها عصبانی میشوند و در تهران قوام السلطنه و مظفر فیروز بروی خود نمیاورند، اما رئیس جمهور ترومن به کمک ایران برمیخیزند. در تاریخ ۶ مارس ژرژ کنان George Kennan کاردار سفارت آمریکا در منکو پساداشست خشکی به کرملین میفرستد که جمله عمده آن چنین است:

"تصمیم حکومت شوروی در نگاه داری قوای خود در ایران پس از موعد مقرر در قرارداد سه جانبه جوی را ایجاد کرده است که حکومت ایالات متحده نمیتواند در برابر آن بی تفاوت بماند."

جواب رسمی به این با دداشت داده نشد، اما جراثد شوروی مقالاتی انتشار دادند که گفته شد که وزارت خارجه آمریکا در اشتباه است، ولی از طرف دیگر سرویس اطلاعاتی آمریکا مشاهده میکند که حرکات قسواوی روسیه در ایران بی تردید است، یعنی سه ستون در ایران پیشروی میکنند که یکی از این ستون ها مستقیما بطرف تهران در حال پیشروی است، در هشتم مارس واشنگتن تلگراف خیلی فوری و سری مخابره میکند و ترومن مطلع میشود که علاوه بر مقاصد سیاسی روسها نفت ایران را محط نظر قرار داده اند، ولی موضوعی که آنها را خشمگین میکند، بر بائروسها است و تصمیم میگیرد اگر لازم باشد قشون در ایران پیاده کند، و چون روسها خود را به کبری میزنند، در تاریخ ۲۱ مارس ترومن نامه ای مستقیما به استالین مینویسد. در این نامه که یک اولتیماتوم میباشد به استالین گوشزد میکند که اگر قوای روسیه حداکثر یک هفته به عقب نشینی اقدام نکنند، و ظرف ده روز هفته بکلی خاک ایران را ترک و تخلیه نکنند، کشتی های ایالات متحده در خلیج فارس پیاده خواهند شد و قشون آمریکا مجددا به ایران باز خواهد گشت.

چون تاریخ معینی برای اخذ تصمیم تصریح شده بود، راه را بر

دیکتاتور روسیه مسدود میکند، استالین میداند که ترومن مرد تصمیم است و در مورد ناکازاکی و هیروشیما تردیدی بخود راه نداده و بمب های اتمی خود را بر سر مردم آن سرزمین فرو ریخته است. استالین البته آنها فراموش نکرده و با خود میگوید که راجع به روسیه هم اگر برخوردی پیش آید تردیدی بخود راه نخواهد داد و در مسکو چنین خواهد کرد. در خاطراتش ترومن اعتراف میکند که " من یک پیام جنوراً سختی برای استالین فرستادم."

در وزارت خارجه آمریکا شایع بود که ترومن روسیه را به استعمال بمب اتمی تهدید کرده است، ولی این مطلب تأیید نشده. و متن نامه ترومن هرگز افشاء نشده است. در هر حال در ۲۲ آوریل استالین اظهار میدارد که هیچکس طالب جنگ نیست و در ۲۴ آوریل مسکو اعلام میدارد که تمام قوای روس خاک ایران را تخلیه خواهد کرد، و بلافاصله تخلیه شروع میشود و دو ماه بعد از طرف شاه اعلام شد که خراسان غربی، گرگان، مازندران و آذربایجان کاملاً تخلیه گردیده و یک سرباز روس هم در خاک ایران وجود ندارد.

حال نظری به تلگراف قوام به آقای حسین علا سفیر ایران در آمریکا میافکنیم. در این تلگراف قوام آقای علا را ملامت میکند که نامه ایشان بعنوان دبیرکل سازمان ملل که در روزنامه دیلی نیوز به چاپ رسیده در روابط ایران و شوروی تا شبر بد نموده است و چرا بخلاف دستور و نظریات نخست وزیر رفتار نموده است؟ و میپویند نامه را که به دبیر کل سازمان ملل نوشته است مسترد دارد و فقط آنچه را که در تلگراف مورخ ۲ مه توضیح داده است بیان نماید. ملاحظه میشود که کشمکش حادی بین نخست وزیر و علا در بین بوده که منجر به برکنساری علا شده است.

حال قضاوت بعهده خوانندگان است که اقدام علا برخلاف دستور نخست وزیر مصلحت بوده؟ و آیا مذاکرات قوام با روسها کار را به نتیجه مطلوب میرسانده؟ و اقدامات بدون اطلاع نخست وزیر از نظر سیاسی در مصلحت مملکت چه سورتی داشته است؟

" چقدر پیچیده و حساس است سیاست و حفظ منافع کشور را خصوصاً اگر کشوری مثل ایران طعمهای برای دستبرد بیگانگان باشد. وجه مشکلات حفظ موازنه سیاسی بین ابرقدرتها که چشم به شروت و موقع جغرافیائی ما دارند"

حال که صحبتی از ساده‌چکف سفیر روسیه در ایران در ضمن نوشتن مسئله تخلیه قشون روسیه از ایران پیش آمد خاطرهای از ایشان دارم که برای تنوع در مطلب ذکر میکنم، شاید موجب انبساط خاطر خوانندگان شود:

سالنی یکبار هنگام سالروز تولد ملکه انگلستان جشنی در به باغ سفارت انگلیس در تهران برپا میشود که معروف به جشن گلیسین Glycine است زیرا در آن موقع گل‌های گلیسین سفارت، تجلی میکنند و آرایش خاصی به باغ سفارت می‌بخشند و مادامک سالروز تولد ملکه انگلیس است سالنی که من در کابینه قوام السلطنه وزیر کشاورزی بودم در این صورت شرکت داشتم. آنروز رجال، و صاحبان مقام از طبقات مختلف در به باغ سفارت ایستاده گروه گروه هر یک با یکدیگر مشغول صحبت بودند و گفتگو میکردند، اتفاقاً نظیر روس آقای ساده‌چکف که با من آشنائی داشت و خانم او هم زبان فرانسه میدانست و خودش هم کمی به این زبان آشنا بود دوستانه صحبت میکرد. خاطر من نیست در چه مورد از جراید بحث شد او که ظاهراً دل پری از روزنامه‌ها داشت بمن گفت، این روزنامه‌های شما دروغ‌هایی با اصطلاح شایخدار مینویسند. من گفتم، کم و بیش در همه جای دنیا چنین است، این جماعت یک نژاد خاصی هستند که اخلاق و رویه واحد دارند بین روزنامه‌نویسان ایرانی، آمریکائی و ژاپنسی و غیره فرقی نیست، او جواب داد، نه فرق آنها من برای شما تشریح میکنم. بنظر من دروغ سیاسی با دروغ عادی و بزرگ فرق دارد برای توضیح مطلب و محسوس نمودن قضیه مثال به گیلان آبی میزنم که پرا ز آب باشد در ذهن خود این طرف را سه قسمت تقسیم کنید. ثلث، و ثلث، و ثلث، یک ثلث آنها پر کنید از دروغ، یک ثلث دیگر را از راست نما، که ظاهر آن حقیقت است و در باطن دروغ است و با اصطلاح فرانسه وریدیک Veridique و یک ثلث را از راست، (وریدیک، یعنی راست‌نما) این سه ثلث را در گیلان آب مخلوط کنید، و این مخلوط را دروغ سیاسی میگویند که میتوان بخورد جامعه داد و از آن بهره‌برداری کرد

زیرا مدتی وقت لازم است تا حقیقت معلوم شود و در این مدت استناد به لازم شده است. نباید مثل گوبلز وزیر تبلیغاتی هیتلر رفتار کرد که عقیده داشت هرچه دروغ بزرگتر باشد اثر آن بیشتر است. اگر همه گیلاس را از دروغ پر کنیم سیاست نیست و اگر همه گیلاس را راست پر کنیم سیاست نیست و اگر همه اش را از راست نما بزرگ کنیم ضعیف است. حال نظر شما چیست؟ من گفتم یک ضرب المثلی در زبان فرانسه هست که وقتی میخواهند یک چیزی را بگویند مخلوطی است از مواد مختلف و با آنکه با اصطلاح ترکی فاراشمیش و شلوغ پلوغ است یعنی درهم میگویند این سالاد روسی است C'est une salade russe جواب من اینست که شما این معجونی که درست کردید سالاد روسی است. همه چیز در آن هست. او از جواب من با صدای بلند قهقهه زد بنظریکه در اطراف همه کس متوجه شد بعد مجدداً از من پرسید جدا نظر شما راجع به این مطلب چیست، من گفتم بهتر است گیلاس را مخلوط از راست کنیم و به خورد جامعه بدهیم، چه آنکه اولاً در برابر وجدان خود آسوده خواهیم بود ثانیاً از بس دروغ به خورد مردم داده اند اگر یک حقیقت و راست بشنوند باور نمیکنند و این بهترین سیاست است و انگهی مگر شما نمیدانید در تاریخ ایران قدیم بزرگترین جنایات دروغگوئی بوده است حتی در سنگ نبشته ها یاغیان و پادشاهان شورش را بنام پادشاهان دروغ خوانده اند و این خلعت پاک ایرانی است من هم مفتخرم که یک ایرانی هستم و همواره در زندگی سعی کرده ام این رویه را بکار برم. زیرا شخص عاجز متوسل به دروغ میشود و شخص مقتدر و توانا از این طعت مذموم پرهیز میکند. من عذر میخواهم که عرض کنم با اینکه در متن سیاست هستم آنرا حرفه خوبی نمیدانم و مطلوب نیست و بنا بر تکلیف و وظیفه هر قدر شاق باشد عهده دار آن شده ام و شاید هم جای نابجایی را احراز کرده ام و مورد این میدان نباشم. او دست مرا بسختی فشرد و گفت من شما به شما احترام زیادی دارم و صحبت های دیگری جریان پیدا کرد.

## کودتای ننگین ۲۸ مرداد و فرار شاه

### فصل شانزدهم

گرچه شرح مختصری از کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت قانونی دکتر مصدق در صفحات ۲۱۳ تا ۲۳۲ کتاب مجاهدان و شهیدان راه آزادی که در طلوع انقلاب از طرف این جانب تالیف و منتشر شد درج گردیده است لکن چون در این کتاب که به ترجمه و تحشیه آن پرداختم مطالب اضافی و جزئیاتی بچشم میخورد که در کتاب فوق الذکر به آنها اشاره نشد و ناگفته مانده و از نظر ضبط در تاریخ و افشای واقعیات از زبان بیگ خارجی با اتکاء به اسناد و مدارک ضروری مینماید، و مطالبی در این کتاب نوشته شده که شاید کمتر در جاهای دیگر ثبت شده باشد، از این جهت به ترجمه و شرح آن مبادرت ورزیدم. مؤلف.

روز ششم ژوئیه ۱۹۵۳ یک آمریکایی پنجاه ساله، موبور، سبیلو، نازک اندام، در اداره گمرک قصر شیرین در سرحد ایران و عراق از راه بغداد وارد شد، او نمیخواست بطور ناشناس از مرز عبور کند، لذا اسناد و گذرنامه حقیقی خود را ارائه داد، ولی او که ما ژور کریمیت روزولت Kermit Roosevelt مشهور به کیم Kim نوه رئیس جمهور سابق ایالات متحده یعنی تئودور روزولت Theodor Roosevelt و عموی فرانکلین روزولت Franklin Roosevelt است یک مأمور مخفی است، او مأمور سیا C.I.A است (که در ۱۹۴۷ وسیله ترومن Truman تاسیس گردیده و در بهیچوجه جنگ سرد بنا نهاده شده است تا بتواند در تمام جهان دفتر اطلاعات خود را توسعه دهد).

بعضی از اعمال این مؤسسه پر جنجال و پرسروصداست (از قبیل پیاده شدن سرباز در گواتمالا Guatemala، وپا مسئله خلیج خوکها در کوبا Cuba، و کودتا در شیلی) کریمیت روزولت که متخصص امور خاورمیانه بود، از طرف رئیس سیا یعنی آلن دالس Allen Dulles برادر فوستر دالس Foster Dulles وزیر خارجه آمریکا،

از ماه فوریه گذشته ما موریت داشت که بحکومت دکتر مصدق بهر وسیله شده پایان بخشید.

در این خصوص ایالات متحده تصمیم قاطع داشت، یعنی از این پس آمریکا کارت شاه را بازی میکرد، تصمیم دخالت در زده<sup>۱</sup> بالا وسیله<sup>۲</sup> آیزنهاور Eisenhower گرفته شده بود. این تصمیم مبتنی بر گزارش ما مورین سیا در ایران بود، چه آنکه گفته شده بود که اگر بنا باشد که ارتش بین شاه و مصدق یکی را انتخاب کند، شاه را انتخاب خواهد کرد، بنا بر این چنین وضعی را باید فراهم آورد.

با چرچیل و ایدن نیز مشورت شده بود و آنها نیز اقدام امریکائیان را صحت گذارده بودند. نظر سیا این نبود که دست به یک عملیات نظامی بزنند، بلکه مقاومت هم آهنگی را علیه مصدق ترتیب دهند. این اقدامات به سهولت قابل اجرا بود، خصوصاً که روسها عکس العمل های خود را با پیش آمد و تجربه اعمال میکردند، و از پیش نقشه حساب شده نداشتند.

بدیهی است گرمیت روزولت با افشاء کردن هویت واقعی خود یک ریسک میکرد، یعنی خود را مواجه با خطر مینمود زیرا ما مورین مصدق او را شناسایی میکردند، اما این استقبال خطر کوچک، برای ما مور مخفی مزبور خطرناک نبود، چه گرمیت روزولت میدانست که ما مورین گمرک مرزی ایران خیلی جدی عمل نمیکند. او میفهمید که ما مور گمرک نمیتواند بخوبی گذرنامه را مطالعه و از محتویات آن واقف شود و چون علائم مخصوص چهره نیز در گذرنامه قید نشده بود (مثلاً جای زخم در گونه<sup>۳</sup> چپ " کشف هویت واقعی برای ما مور گمرک مشکل بود. باری چند روز بعد مشارالیه در یکی از خانه های مطمئن تهران مخفی شد<sup>۴</sup> و بکار پرداخت. عمل او یک عمل " جیمز باند James Bond بود که بعداً یکی از اعضاء سیا C.I.A چنین تفسیر کرده بود.

سه نفر فقط میدانستند که او در آن مکان است، یعنی ژنرال زاهدی پسرش اردشیر زاهدی، که یکی از دوستان قدیمی او بود، و شاه.

۱ - این اطلاعات را یکی از کارمندان عالیرتبه سیا بدست آورده بود که نمایل بود نامش ناشناس بماند.

۲ - این خانه هیچگاه افشاء نشد، اما ممکن بود سفارت آمریکا باشد

۳ - کتاب سیا مؤلف Andrew Tully

پیش از ورودش به ایران، شاه زاهدی را احضار کرده بود که نقشه را که باید عمل میکرد به او بگوید، اگر میبایست نقشه درست اجرا شود بایستی طوری عمل کرد که شاه نمایان نباشد زیرا مصدق او را تحت نظر داشت، بنابراین، ملاقات زاهدی و شاه بیک ریسک یا خطر بود، بهمین جهت شاه در روزهاش که این نقشه اجرا میشد ظاهر نمیشود و درختها عمل میکرد. یعنی درختها با زاهدی در تماس بودند.

اما زاهدی دستش برای عمل بازتر بود، زیرا در این اوضاع و احوال همواره درختها میزیست، باین معنی که معروف بود او در پارلمان مخفی شده<sup>۱</sup> بنابراین اولین ملاقات کیم روزولت Kim Roosevelt با بایستی با زاهدی انجام میگرفت که در منزل خودش چنین ملاقاتی دست داد و زاهدی در اتومبیل مخفی شده بود و بعد آنجا رفت.

کیم روزولت از منزلش هیچگاه خارج نمیشد و همواره برای رعایت جانب احتیاط جا و مکان خود را تغییر میداد، او اشخاص زیادی را نزد خود میپذیرفت.

به محض اینکه زاهدی به خانه او رفت طرح امریکارا برای توضیح داد، و گفت " رئیس جمهور Eisenhower " حاضر است که به شاه و وفادارانش کمک کند" از زاهدی پرسید موقعیت او از نظر قوه و گسار و آمادگی برای انجام منظور تا چه حد است، زاهدی اعتراف میکند که وسائل زیادی ندارد، زیرا دکتر مصدق بر آرتش مسلط شده، حتی دهها افسر، جزء حزب توده میباشند.

کیم روزولت از زاهدی میخواهد که اشخاص قابل اعتماد را معرفی کند، اما این اشخاص هم انگشت شمار هستند؛ حداکثر پنجاه افسر را میتوان نام برد، لکن راجع به سربازان که میتوان به آنها تکیه کرد،

---

۱ - تریا در کتاب " زندگی من " مینویسد: مخفیگاه او در یک ویلا خالی از سکنه در اختیاریه بود، ولی تریا در تاریخ بودن زاهدی در اختیاریه اشتباه میکند، صحیح است که ابتدا زاهدی در این ویلا مخفی بود، ولی این مطلب خیلی پیش از وقوع کودتا بوده است و ما مورخین مخفی مصدق آنجا را شناسایی کرده بودند که زاهدی مجبور شد در روزهای آخر ژوئیه ۱۹۵۳ از آنجا فرار کند.

۲ - کیم روزولت در یک مصاحبه مطبوعاتی در ماه سپتامبر ۱۹۷۳ در واشنگتن میگوید " من غالباً زاهدی را ملاقات میکردم، ولی به ندرت شاه را میدیدم، زیرا او را خیلی مراقبت میکردند و تحت نظر بود، ما افسرای جزئیات توطئه را که در ۱۹۵۳ بتوقع پیوست از جانب کیم روزولت میدانیم.



بیش از هشتصد نان بهمد نفر نیستند.

پس از شنیدن اظهارات زاهدی، کیم روزولت بکار پرداخت بهدین - معنی که گانون توطئه را بنا گذارد بدین طریق که ما شند زمان جنگ اصل سلول Cellules را پایه گذاری کرد که عبارت است از اینکه هر گروه کوچکی گروه دیگر را شناسد تا توطئه کشف نشود. کیم تصمیم گرفت خودش نیز کسی را (جز معدودی اشخاص) نپذیرد، و هر گروه با همکاران و دوستان خودش بالاستقلال "کارهای" خود را انجام دهد، بطوریکه هر حلقه، حلقه دیگر را که پس از آن گروه تشکیل شده شناسد. این اصل البته کارش کند و با اصطلاح، مورچه ایست، اما شمره خود را بهار خواهد آورد.

در پایان ماه پس از این تشکیلات کیم میتوانست اطمینان حاصل کند که میتوان به هسته مرکزی محکم و مطمئنی تکیه کرد حتی اگر ضرورت اقتضا میکرد ممکن بود از وسایط نقلیه مسلح نیز استفاده نمود، با این ترتیب که تحت راهنمایی و نظارت زاهدی یک گروه مخفی از نظامیان و غیر نظامیان ایرانی تشکیل گردید، که این گروه مرکز ثقل واقعی توطئه را از جانب ایران تشکیل میداد، مهم ترین این گروه عبارت بودند از سپهبد زاهدی، پسرش اردشیر، سرلشکر نصیری، سپهبد یزدان پناه، اویسی و خاتمی، آتابای و امیر متقی که اسداله علم را که به بیرجند تبعید شده بود ولی محافظینش از افراد خودش بودند مطلع میساختند.

دومین مطلبی که باید حل میشد متقاعد کردن شاه بود که این توطئه را صحت بگذارد، یعنی مصدق را با فرمان معزول کند. (که این موضوع نیز قانونی بود)، (قانونی بودن این موضوع صحیح نیست و دکتر مصدق در دادگاه توضیح داده است. هولف) و زاهدی را به جانشینسی او منصوب نماید.

در بادی نظر فوریت این مطلب سهل مینمود، نه اینکه نفع خود شاه در همین موضوع بود؟ اما بزرگترین اشکالی که کیم Kim با آن مواجه بود این بود که نتواند شاه را مصمم کند، شاه سرخورده و افسرده و

۱ - مصاحبه امیر متقی، کفیل وزارت دربار، دسامبر ۱۹۷۳ و ژوئیه ۱۹۷۴ در تهران.

تحت فشار اعماب قرار گرفته بود و هر شب دواي خواب ميخورد، موهاي سفيد در شقيه‌هايش ظاهر شده بود، نمي‌توانست غذا بخورد، شست سيگار در روز ميکشيد، دانشا دستهايش ميلرزيد، حقيقت اين بود که نمي‌دانست چه تصميمي بگيرد، منزوي شده بود و هيچ راه‌نمايي براي درست‌فکر کردن نداشت، به اطرافيايش اعتماد نداشت يکي از اشخاصي که هر روز ملاقات ميکرد، بهار و توصيه ميکرد که: " اعلیحضرت اسلام جمهوري گنبد و خود را بنا مزد رياست جمهور نمائيد، يقين است که شما شانس انتخاب شدن خواهيد داشت "

شربا هم او را وادار به مبارزه نميکرد برعکس، او هيچگاه زندگي در ايزان را دوست نداشت، و فشاري که وضعيت به آنها وارد مي‌ساخت بهار و تمايل ترک کشور را مي‌داد.

شاه که در دفترش منزوي شده بود روزهاي خود را به خواندن ميگذراند و از خود سؤال ميکرد آيا زياد از حد منتظر حوادث باقي‌نمانده ترديدي که در وجودش بود، يکي از جهت حسابي بود که معتقد به سرنوشت بود و ميخواست که جريان حوادث سير خود را بکند تا اينکه ايرانيها بفهمند که اگر عليه مصدق عمل ميکنند بئفج کشور است صوفيگري او وادارش ميکرد که به قضا و قدر بياندیشد.

( نويسنده کتاب عجب اشتباهي ميکنند، اولاً عقیده او به قضا و قدر و صوفيگريش ساختگي بود و براي حقه‌بازي تظاهر به اين عقیده و به امور مذهبي ميکرد ثانيا ايرانيها بخوبي او را شناخته بودند و دکتر مصدق را هم خوب شناخته بودند، چطور ممکن بود سقوط مصدق بئفج کشور باشد فقط سقوط او بئفج انگليس و امريکا بود و لاغير، مولف )

از طرف ديگر کيم او را از پشتباني ايالات متحده مطمئن مي‌ساخت و بهار وعده مي‌داد که به محض اينکه مصدق سرنگون شود، دلارهاي امريکا به ايران سرازير خواهد شد تا کشور را بحرکت بياندازد، و از سوي ديگر، اطرافيايش روز و شب براي او تکرار ميکردند که بايد بر حذر باشد و غالبا بهار و خيانت شده و بهيچکس نبايد اطمينان داشته باشد، بهتر است صبر پيشه گيرد و به بيند چه ميشود، کتاب زندگي در کارها فاجعه انگيز است و تاج و تخت خود را برباد خواهد داد.

البته او کیم را ملاقات میکرد، اما تردید تمامی وجودش را فرا گرفته بود. زاهدی هم به او فشار میآورد که مصدق را واژگون کند هر روز شاه وعده میداد... و تصمیم خود را به فردا موکول میکرد، زاهدی که شاه را خوب میشناخت، میدانست او فقط به حرف بکنفر گوش میکند و آن اشرف است، اگر اشرف به او حرف میزد او اطمینان حاصل مینمود، و در آن صورت شاه تصمیم میگرفت، چه آنکه شکی نداشت که اشرف طرفدار اشخاصی است که میخواهند قدرت را به خانواده پهلوی باز گردانند. بدبختانه اشرف در تهران نبود، و در تبعید بسر میبرد و در آن هنگام با همسر دوم خود احمد شفیق، یک نفر مصری که در قاهره ملاقات کرده بود و مدیر هواپیمای کشوری ایران بود، در کان Cannes (فرانسه) در ساحل لاجوردی جنوب فرانسه بود، بنا بر این بایستی بغوریت او را به تهران آورد.

این فکر بسیار خوبی بود، اما چطور ممکن بود اجرا شود؟ اشرف بحدی در ایران منفور بود که مصدق پس از تبعید او مسئله قرضی را که داشت عنوان کرده بود، زیرا او پنج میلیون ریال از مدتها پیش به بانک کشاورزی بدهکار بود و هیچگاه دین خود را با بهره آن ادا نکرده بود، و در آن موقع بهش میلیون ریال بالغ میگرددید، لذا کیسم به زاهدی گفت چه اشکالی دارد او را به تهران بیاوریم و هنگامیکه به تهران آمد اگر او را شناختند، خواهد گفت به تهران آمده ام تا قسمتی از غیر منقول خود را بفروشم و قرض خود را ادا کنم، سپس مجدداً عزیمت خواهم کرد، البته این فشاری به مصدق خواهد بود ولی نقشه عملی است، و چون راه حل دیگری در بین نیست این نقشه را اجرا میکنیم.

۲۵ روئیه بعد از ظهر اشرف به فرودگاه مهرآباد با هواپیمای ار فرانس تحت پوشش بانو شفیق وارد شد اولین کسی که او را شناخت یک کارمند ار فرانس بود که برای او یک تاکسی کرایه کرد، اشرف نزد غلامرضا منزل کرد، و همان شب نزد شاه رفت، در این هنگام مصدق و وزیران عمده اش یک فیلمی که روز ۴ ژوئیه ۱۹۵۲ از شورشها گرفته شده بود تماشا میکردند، این ملاقات بین برادری که در حال آشفتنگی و ناکامی بود و خواهری که طبیعت آتش داشت دو به دو اتفاق افتاد، اما

۱ - روزنامه ژورنال دو تهران ۱۹۵۳/۷/۲۷ و نیوزویک ماگازین، ۱۹۵۳/۸/۲۴

امروزه اگر از این ملاقات آنها سخنی به میان آید شرح آنرا حکایت نخواهند کرد که چه گذشته است، ولی میتوان یقین داشت که این ملاقات طوفانی برپا کرده بود، اشرف با شدت برادر خود را به باد انتقاد گرفت بطوریکه فریاد هردو نفر را در خارج اطاق میشنیدند، بهر حال فردای صبح آخروز مصدق مطلع شد که اشرف به تهران آمده، فوراً ابوالقاسم امینی وزیر دربار را احضار کرد و از او توضیحات خواست و با شدت او را ملامت کرد که واقعه را اطلاع نداده. امینی مسئله پرداخت دین اشرف را عنوان کرد که باین جهت به تهران آمده است، چون این عذر موجه نبود، مصدق با وجود سوءظنی که داشت کمی آرام شد و به امینی گفت که او بایستی فوراً تهران را ترک کند، و این قول را به او میدهند، برای اینکه مصدق خام شود دربار همان روز یک اعلامیه بشرح ذیل صادر کرد:

" نظر به اینکه والاحضرت اشرف پهلوی دیروز بعد از ظهر بدون اجازه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی وارد تهران شده و بدون اطلاع قبلی دربار شاهنشاهی بوده، پس از کسب اجازه از اعلیحضرت همایون به معظم لها اطلاع داده شده که فوراً ایران را ترک کند."

اعلامیه اضافه میکند: " از این پس به همین نحو با کمال شدت نسبت به تمام اعضاء خانواده سلطنتی که تشریفات دربار را رعایت نکنند که این تشریفات در ارتباط با حیثیت تاج و تخت میباشد بهمین قسم رفتار خواهد شد. کفیل وزارت دربار شاهنشاهی"

میبایستی خانواده پهلوی مورد تهدید قرار گرفته باشند که اخبار اعلامیه‌ای باین لحن در مورد آنها صادر گردیده باشد! فردای آنروز اشرف نزد برادرش حاضر میشود و به تعرض میپردازد، همان روز آلن دالس Allen Dulles مدیر سیا C.I.A که در سوئیس برای گذراندن تعطیلات رفته بود به روزنگاران نگرانی خود را اظهار میدارد.<sup>۲</sup>

این اظهارات همانطور که انتظار میرفت انعکاس عمیقی در تهران داشته است نه اینکه در همان هنگام آناتولی لاورنتیو Anatoly Lavrentiev سفیر شوروی چهل و نه ساله با تفاق همسرش در فرودگاه

۱ - ژورنال دو تهران، ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳

۲ - تایم ماگازین، ۱۴ سپتامبر

مشارالیه یکی از افراد "خشن" مسکو بود و در مواردی از او استفاده میشد که بایستی پشت نشان داد و نرمش را کنار گذارد. در تاریخ ۱۹۴۶ او سفیر بلغراد بود، یعنی هنگامیکه تیتو شدت عمل خود را علیه شوروی آغاز کرد، رفتار این سفیر، برای یوگوسلاوی نامطبوع بود.

یکی از دیپلمات های یوگوسلاوی از مولوتوف سؤال کرد: "چرا برای ما یک سفیر بیگله فرستاده اند؟" مولوتوف جواب داد "ممکن است لاورنتیوف بیگله باشد، اما یکمالشویک خوبی است"<sup>۱</sup>

سیام ژویه ساعت ۱۸/۳۰ اشرف بمقصد ژنو سوار هواپیما شد، برادرانش غلامرضا، حمیدرضا، و پیرنیا رئیس تشریفات دربسمار در فرودگاه از او مشایعت کردند، او پیش از این نمیتوانست در تهران بماند زیرا مصدق بازگشت فوری او را خواستار شده بود، لکن مسافرت برق آسای او بالاخره بیهوده نبود و شاه را تکان داده بود.

اما کیم برای اینکه آهن را تا گرم است بکوبد، بکنفر با اصطلاح Bulldozer را به کمک طلبید<sup>۲</sup> یعنی شوارتسکف.

اما شوارتسکف در تهران نبود، زیرا او یک اقامت کوتاه در ۱۹۴۸ در تهران داشت (یعنی سالی که شغلش را ترک کرده بود و تشکیلات ژاندارمری را بعهده داشت) ولی خیلی دور از تهران نبود، یعنی یک ماه موریت حسن نیت در لبنان و سوریه و پاکستان بعهده<sup>۳</sup> او واگذار شده بود و او خیلی با زاهدی مربوط بود و دوستی داشت، آن دو دوست دست به دست هم بایکدیگر کار کرده بودند، یعنی سالهای دراز ارتباط داشتند و یکدیگر را میشناختند، و نیز بخوبی شاه را هم میشناختند.

۱ - تایم ماگازین، ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۳ - ژورنال دو تهران ، ۲ اوت ۱۹۵۳.

۲ - کتاب C.I.A. تالیف اندریوتولی Andrew Tully و کتاب The New Imperialism in Action بهمن نیرومند The Saturday Evening Post ۶ - ۱۱ - ۱۹۵۴

او اول اوت به تهران وارد شد و میگفت درست بقصد دیدار چند نفر از دوستان قدیمی اش آمده است. و این مطلب بصحت داشت، برای اینکه بلافاصله ابتدا زاهدی سپس شاه را ملاقات کرد، اما او هم به محض دیدار شاه مضطرب شد زیرا با اینکه شاه پس از ملاقات با اشرف کمی جان تازه گرفته بود و تجدید قوا کرده بود، اما پس از بازگشت او مجدداً با سراسر پای وجودش را فرا گرفته بود. او به شوارتسکف گفت " همه چیز برای من تمام شد شما با حضورتان دوستی خود را ثابت کردید، اما من نمیخواهم به خیالات دل خود را خوش کنم، من یک شخص وامانده و فنا شده‌ای هستم."

ساعتها شوارتسکف سعی کرد که روحیه او را تقویت کند، اما موفقیتی حاصل نکرد.

چهل و هشت ساعت پس از ورودش، شوارتسکف که به اشتباه خود بر خورد بود و نتوانسته بود شاه را متقاعد کند با هواپیما عازم پاکستان شد. زاهدی و کیم روزولت از این پس بیایستی روی خود حساب کنند و دو نفری اقدام نمایند تا راه حلی برای وضعی که پیش آمده بیابند. برای شاه وضع بدتری پیش آمده، یعنی دوم اوت مصدق در اطراف قصر سلطنتی یک پرده آهنین واقعی ایجاد کرد، یعنی شاه نمیتوانست دیگر یک دیپلمات خارجی یا یکی از سران را بپذیرد بدون اینکه از مصدق اجازه بگیرد.

#### ۱ - نیویورک تایمز ۹ اوت ۱۹۵۳

۲ - راجع به مکان و روز و ساعت این ملاقات‌ها نمیتوان وسیله اشخاصی که نقشی در کودتا داشته‌اند اطلاعاتی بدست آورد مثلاً اردشیر زاهدی امتناع داشت که بگوید این ملاقات‌های مخفی کجا دست داده است و میگفت حفظ این سر بطنع کشور است، معیناً میتوان گفت که این مکان سفارت آمریکا بوده یعنی خیابان تخت جمشید.

۳ - بالاخره هیچ دلیلی و سندی در دست نیست که شوارتسکف روز دوم اوت ۱۹۵۳ تهران را ترک کرده باشد، پس چه اتفاق افتاده آیا یک رقابتی بین شوارتسکف و کیم روزولت بوده؟ آیا سروان (کنفل) پیر سرویس مخصوص و مخفی آمریکا، از اهمیت اقدام کیم روزولت خوشنود نبوده؟ (یعنی احضار اشرف و ملاقات دادن با شاه) این مسئله امکان دارد، و این موضوعی است که نقطه ابهام اقدام سیا C.I.A میباشد و ممکن است هیچگاه روشن نشود...  
 با فرضیه دیگر شوارتسکف تا آخر اوت در تهران باقی مانده است.

یک چنین وضعی علیه یک پادشاه بارهبر، بدون سابقه است. شاه عملاً در قصر خود زندانی بود، برای اینکه بتواند با توطئه‌گران تماس بگیرد بایستی به حیل‌های متعددی متوسل شود. به محض اینکه لاورنتیو *Lauvrentiev* سفیر شوروی استوار-نامه‌های خود را به شاه عرضه کرد مصدق او را نزد خود احضار کرد و درباره عقد یک قرارداد سیاسی و تجارتي با او مذاکره کرد و توده‌ای‌ها فریاد پیروزی برآوردند، طرفداران آیت‌الله کاشانی فریاد برآوردند که به کشور خیانت شده، تظاهرات و جنجال برپا شد و وضع مصدق مشکل گردید و او تردید کرد و گامی به عقب‌گذاری و مجبوسدگی لاورنتیو را احضار کرد، بعدها نوشتند که مصدق با روسها بندوبست کرده است و برای کینه‌توزی ضد انگلیس و آمریکا حاضر شده است خود را در دهان گرگ روسیه بیاندازد، ولی این معنی صحیح نبود، با اینکه با توده‌ای‌ها لاس میزد، ولی مصدق از روسها بیم داشت، لکن در بن-بست قرار گرفته بود، پس بایستی کاری میکرد، لذا مذاکراتی انجام داد بدون اینکه به نتیجه صریحی برسد، سپس منتظر فرماندم سوم اوت شد که بفتتا تصمیم به انجام آن گرفته بود که در نتیجه آن رای‌دهندگان سرنوشت مجلس را تعیین میکردند. چهارم اوت نتایج فرماندم معلوم شد، یعنی مجلس منحل گردید فقط در تهران ۱۵۵.۵۴۴ نفر در فرماندم شرکت کردند و انحلال مجلس را تجویز نمودند و فقط ۱۱۵ نفر رای مخالف دادند.

امید از ناحیه دکتر مصدق، بعزت فرماندم، و از جانب مخالفین برای اجرای نقشه‌های شیطانی خود، از نظر اشتناام فرصت به اینکه نارضايتی عمومی باعث فرماندم شده ایجاد گردید، مصدق امید داشت که مجلس موافقی سر کار آید تا امیال ملی او را جامه عمل بپوشاند، و مخالفین امیدوار بودند که بتوانند از جو موجود بِنفع خود بهره‌برداری کنند اما برای شاه نتیجه این فرماندم بمنزله سلاحی بود که او را بیدار کرد و جراتی بخود داد، یعنی اظهارات و تشویقات اشرف و اظهارات کیم و شوارتسکف بخاطرش زنده شد، از طرفی لوسی هندرسن از او ملاقات کرد و برآتش درونی او دامن زد.

چند روز بعد، کیم و زاهدی خبر خوشی را به او دادند:

و آن اینکه فرمانده نیروی هوایی سپهبد گیلانشاه که از او اطمینان نداشتند و سر را هم برای او فاش نکرده بودند خود بخود برای خدمت حاضر شده بود، و این تصمیم به دو علت مهم بود: اولاً برای اینکه گیلانشاه حاکم هواپیمائی بود و خلبانان او از او اطاعت میکردند، و ثانیاً برای اینکه بین افسران و در اجتماعات و معاشرت های خاصی ذی نفوذ شناخته شده بود. داشتن گیلانشاه تقریباً بمعنی در اختیار داشتن نصف ارتش بود، از طرف دیگر کلیه گزارش دهندگانی که در کار بودند همین قسم گزارش میدادند، افکار عمومی به حرکت درآمد، در بازار بیش از پیش مصدق را انتقاد میکردند، لاس زدنش با روسها موجب وحشت عمومی شده بود، در هر محفل و مجلس انتقاد میکردند و محبت جریان داشت، در اماکن عمومی در بارها، هتل های بزرگه خصوصاً در پارک هتل خیابان حافظ که در آن تاریخ بزرگترین هتل تهران بسمود ( یعنی محل اجتماعات شبانه )، در خیاط خانه های مارت Marthe و نینون و هارائینان Ninon Harainan که یکی فرانسوی، و دیگری ایرانی بود که مراکزشان محل پرشور و حرارت سیاست و ملاقات رهبران و سران بود، همه جا انتقاد میکردند.

مصدق یک اشتباه کرد، زیرا حکومت نظامی برقرار کرد، یعنی از این پس شبها نمیتوان بی جواز عبور در شهر حرکت کرد، این محدودیت ها و موانع افکار عمومی را برانگیخت، حملات عمومی علیه او برخاست، پس نهایستی دیگر تردید داشت موقع مناسب است، زاهدی و کیسوم صبح و شام به شاه تکرار میکنند که تصمیم بگیرد، بالاخره شاه تصمیم گرفت در این حال یک واقعه مرموزی اتفاق افتاد، به گفته بعضی اشرف موقع ورودش به ژنو از ورود آلن دالس Allen Dulles به سوئیس اطلاع حاصل کرده بود و با او تماس گرفت، هندیسن سفیر آمریکا در تهران نیز در این موقع به سوئیس آمده بود که با او ملاقات کند.

اشرف از دالس اطمینان های رسمی راجع به عملیات برکناری مصدق خواسته بود، و خاطر نشان کرده بود که از برادرش حمایت کنند. آلن

۱- ژان ژاک فوست Jean Jacques faust که دو آسمون خیز گزار خبرگزاری فرانسه در تهران بود.

۲- The New Imperialism In Action - صاحب نامه  
۲۱ - ۱۲ - ۱۹۷۳ در تهران.



دالس اورا قویا مطمئن کرده بود که ایالات متحده نهایت کوشش را خواهد کرد و این مطلب را اشرف به شاه تلگراف کرده بود، و مغایره این تلگراف بود که شاه را از تردید خارج کرد.

اما اشرف در مصاحبه انکار میکند که چنین ملاقاتی واقع شده باشد برادرش نیز میگوید اگر واقعا چنین ملاقاتی دست داده او از آن بی اطلاع بوده است و اورا در جریان نگذاشته اگر امروزه شاه و اشرف ترجیح میدهند در این باب سخن نگویند ( و این مطلب قابل فهم است ) اما کیم میگوید که ملاقات اشرف دالس در سوئیس صرف یک افسانه است و دالس هیچ رول مستقیمی در این مورد در اوت ۱۹۵۳ بازی نمی کرده است معینا روزنامه امریکائی نیشن Nation طرفدار این تزا است که ملاقات محرمانه واقع شده و در شماره ۲۴ ژوئن ۱۹۶۱ به آن اشاره میکند که هیچ تکذیبی هم نشده است اما تعایل کومونیستی آن موجب میشود که با قید احتیاط تلقی شود.

دوم اوت یک اعلامیه وزارت خارجه تجدید مذاکرات ایران و روسیه را اعلام نمود، چند روز پیش از آن مصدق دوازده تانک را که دائماً اطراف قصر سعدآباد (که شاه تابستان ها در آنجا بود) برداشت و شاه هیچ امنیتی از جهت حزب توده نداشت.

صبح ۱۱ اوت شاه و ثریا به رامسر پرواز کردند<sup>۳</sup> شاه دوست قدیمی خودش ارنست پرون را در سعدآباد باقی گذارد برای اینکه او را در جریان وقایع قرار دهد اینک متن اعلامیه وزارت خارجه<sup>۴</sup>:

" شاهنشاه و شهبانو به کلاردشت خواهند رفت و در آنجا اقامت خواهند کرد. محافل مسئول تهران اعلام میدارند که چون هوای تهران برای شهبانو مناسب نیست شاهنشاه تصمیم گرفت برای ده روزی به شمال مسافرت نمایند و شاهنشاه برای عید قربان به تهران عزیمت خواهند نمود<sup>۵</sup> ظاهرا مطلب خیلی عادی بنظر میرسد، زیرا اعلیحضرتین هر ساله تابستانها به شمال میروند، بعلاوه حالت مزاجی شهبانو از زمانیکه مبتلا به حبسه شده اند برای کسی پوشیده نبود، بنا بر این کسی از جهت

۱ - مصاحبه در زوریخ ۲ - ۲ - ۱۹۷۴

۲ - ایران پهلوی - فریدون صاحبجمع

۳ - ژورنال دوتهران، ۱۲ اوت ۱۹۵۳

این مسافرت سوء ظنی بخود راه نمیداد، لکن از رامسر بلافاصله  
اعلیحضرتین به کلاردشت رفتند و در آنجا دیگر مراقبتی نبود. سرهنگ  
نعمت‌اله نصیری چهل و دو ساله رئیس گارد شاهنشاهی به پیشواز می‌رود  
مسلم است که او هم در توطئه شرکت داشت و او یکی از قدیمی‌ترین  
وفاداران شاه بود.

شاه فرمانی حاضر کرده بود و با صلاح درجیش بود که زاهدی و کیم  
بلاخره موفق شدند که آنرا مهیا کنند. متن آن عبارت از عزل مصدق  
بود و بجای او زاهدی نخست وزیر می‌باشد.

طبق نقشه پیش‌بینی شده آنرا به نصیری داد، و او را مأمور کرد  
که به تهران بیاید و به مصدق تسلیم کند، و چون شاه در تهران نبود ترس  
اینکه بتواند مصدق او را بازداشت کند در بین نبود.

در این موقع زاهدی که مجلس را ترک کرده بود و در خانه‌ای در  
اختیار به رفته بود (این خانه بطوریکه شنیده شد، باغ مقدم بود.  
مولف) که آن خانه وسیله وفاداران او از افراد ارتش تحت نظر گرفته  
شده بود و در لباس آبیار و دست فروش انگور از آن محافظت می‌کردند،  
زاهدی از تردید مصدق استفاده می‌کرد تا ضربه آخر را به او بزند.

افسران وفادار شاه فقط منتظر امر او بودند تا مواضع حساس  
پایتخت را اشغال کنند. همه عملیات بختا اتفاق افتاد و غافل  
گیرانه بود. مصدق هزاران فرسنگ از ضربه‌ای که بنا بود اتفاق افتد  
بدور بود، اما مطلب درز کرد، لکن مصدق در آخرین فرصت وقوف یافت  
و او را بیدار کردند فاجعه شب ۱۵ اوت اتفاق افتاد.

شب که فرا رسید، افسرانی که داخل توطئه بودند براه افتادند،  
سراغ فاطمی، وزیر خارجه رفتند و او را دستگیر کردند و همچنین وزیر  
راه و ارتباطات. محل بازداشت موقتاً کاخ سلطنتی بود، مراکز  
مخابرات را نیز تصرف کردند. سپهبد کیانی معاون ستاد ارتش،  
ریاحی را نیز بازداشت نمودند، سپس جیب‌های آنها بطرف شهر حرکت  
درآمد و سراغ خانه تمام شخصیت‌های مهم رفتند. مطلبی که نمیدانستید  
این بود که ساعت ۱۲ مصدق سپهبد ریاحی را احضار کرده و گفته بود که  
اطلاع از وقوع یک کودتا که بزودی اتفاق خواهد افتاد یافته‌است  
بدون اینکه بداند چه موقع اتفاق خواهد افتاد و همین عدم اطلاع

۱ - بغداد او رئیس ساواک شد.

معهذا گروه وفادار به توطئه‌گران به تله افتادند، یعنی هنگامی که نصیری به خانه مصدق مراجعه کرد نزدیک ساعت ۲۲/۳۰ به سرهنگ معتاز برخورد کرد که محافظ خانه مصدق بود و قوای او از حیث عسده برتری داشت و آنها را بازداشت نمود و همه چیز تمام شد.

چون زاهدی بموقع اطلاع حاصل نمود، قرار کرد ولی صبح زود اغلب توطئه‌گران بازداشت شدند یعنی: ابوالقاسم امینی کفیلوزارت دربار، بهبودی سرپیشخدمت مخصوص، فرمانده، مقدم، سرهنگ کمراشی، سپهد باتمانقلیچ، سرگرد منصورپور، سرهنگ زند کریمی، سرهنگ دوم حمیدی، سپهد شبانی وغیره، ارنست پرون نیز بازداشت شد.

فردای آنروز اول وقت صبح مصدق اعلامیه در رادیو منتشر کرد، صدا ولحن او مهیج بود و اشک در چشمانش بود او گفت "یک کودتا علیه رژیم بوقوع پیوسته، غالباً خائنین در بازداشت میباشند، فقط زاهدی و گروه کوچکی فرار کرده‌اند مبلغ ۵۰۰۰۰۰ ریال برای دستگیری زاهدی اختصاص داده شد. مرگ خائنین!"<sup>۱</sup>

بدین مناسبت کلیه مطبوعات علیه شاه قلمفرسائی کردند و در روزنامه عصر باختر امروز یک سرمقاله تندى با مضمون دکترا فاطمی بچاپ رسید. او مینویسد: "شاه از همان قماش است که پنجاه یا شصت راجه هندی که انگلیس ها هنگام تصرف هند در آنجا خلق کردند، او مزدور خارجی است، دربارش بالادست دربار فاروق است، او دشمن تمام مردم آزاده و کلیه وطن پرستان است، و علیه همه آنها شیکه برای استقلال و آزادی مبارزه میکنند..."

درگذاردشت در این هنگام آشفتگی حکمفرما بود، ارنست پرون پیش از بازداشت شدن بموقع شاه را در دل شب آگاه کرده بود و او بایستی هرچه زودتر فرار کند و اسباب سفرش فقط همان چیزی بود که از مصر به گذاردشت برده بود، او و شهبانو یک هواپیمای کوچکی را در اختیار گرفتند که آنها را به خارج ببرد، میبایستی به مصر بازگشت کنند تا هواپیمای شاه یعنی بیچ گرافت Bechgraft که در آشیانه خود بود به پرواز درآید، لاقلاً این امیدواری وجود داشت، مگر اینکسه مصدق آنها توقیف کرده باشد، لکن هواپیما با خلبانش در آنجا آماده

بود یعنی سرهنگ خاتمی و دونفر از آجودانها، شاه گفت " همه چیز خاتمه یافت زود حرکت کنیم، مقصد بغداد، یکی از آجودانها سوار هواپیما شد، یعنی آتابای، دیگری ماند تا بقیه لوازم سفر را کسه باقی مانده بود جا بجا کند.

۱۶ اوت در حرارت خیره کننده ظهر یک هواپیمای دوموتوره ناشناس بر فرار فرودگاه بغداد ظاهر شد که ورود خود را به برج مراقبت اعلام نکرده بود. فرودگاه هم خیلی شلوغ بود، زیرا انتظار پادشاه فیصل عراق بیست و دو ساله را میکشیدند که از یک سفر بازرسی مراجعت می نمود هواپیمای شاه بسرعت در فرودگاه دور از ساختمانهای فرودگاه بزمین نشست، یعنی در آخرین نقطه گوشه فرودگاه، یک جیب پلیس بسرعت بجانب آن شتافت، چند لحظه بعد در برابر دفتر ریاست هواپیمایی توقف کرد و یک کارمند خود را به تلفون رسانید و با وزیر خارجه سعید کنعا که انتظار پادشاه فیصل را میکشید تماس گرفت و با اضطراب چنین گفت: " جناب وزیر، یک هواپیمای ایرانی الساعه بزمین نشست، سر نشینان آن یک زن و سه مرد هستند، هیچکدام از آنان هویت خود را فاش نمیکنند، ولی وقتی دانستند که علیحضرت وارد میشوند اصرار کردند که با معظم له بطوریت صحبت کنند. من چه باید بکنم؟" وزیر خارجه فوراً با رئیس فرودگاه در جیبی سوار شده و مجدداً بطرف هواپیما رفتند.

سیدخلیل کنعا داخل فرودگاه میشود، ناگهان تکایی میخورد زیرا مشاهده میکند کنار دست خلبان شاه ایران نشسته است. شاه فوراً اظهار میکند: " من درخواست پناهندگی از کشور شما دارم، ولی فقط برای چند روز، من استعفا نکرده ام، این دونفر خلبانان من هستند سرهنگ خاتمی و آجودان من آتابای" صدای شاه خسته و تاثر انگیز بود و اضافه کرد " عزیمت من به کشور شما کاملاً غیر قابل پیش بینی بوده است" هنگامیکه شاه صحبت میکرد خلیل کنعا نگاهی به اطراف میافزگند و مشاهده میکند شاه راست میگوید، لباس هارا بی ترتیب روی صندلیها پراکنده است، و در انتهای هواپیما بین چند چمدان یک جعبه اسناد و یک صندوقچه کوچک مجلل که در آن جواهرات را جای میدهند بچشم میخورد لباس لاجوردی شاه خیلی مجاله شده و چزوک خورده است. ثریا که لباس

پشمی شاه بلوطی رنگ به تن دارد، موهایش پریشان و خیلی رنگ پریده است، قیافه اش خسته بنظر میرسد و در گوشه‌های بی حرکت خزیده است، هواپیمای خیلی گرم است و در سایه نزدیک چهل درجه است.

وزیر خارجه بخود میگوید: "باین طریق مصدق پیروز است، اما چون او یک دیپلمات است و کشورش به ایران باید روابط حسنه<sup>۱</sup> حسنی همجواری داشته باشد چه شاه در قدرت باشد و یا نباشد، با مصدق باقی بماند یا نه محترمانه تمایلات شاه فراری را رعایت میکند و میگوید: "آیا باید به سفیر شما در بغداد اطلاع دهم؟"

شاه یک نگاه تنندی به او میکند و میگوید "نه متشکرم" <sup>۱</sup> سفیر ایران در بغداد از طرفداران مصدق بود.

میگوید "میتوانم برای اعلیحضرتین قصر رها بکام محل اقامت مهمانان دولت استاختصاص دهم؟" شاه با بی تفاوتی میگوید "هر طور مایل باشند".

یک ساعت بعد فراریان هواپیمارا ترک میکنند و در یک اتوموبیل رسمی عراقی که وسیله موثور سیکلت سواران پلیس همراهی میشود به محل مزبور عزیمت میکنند.

به محض ورود یک گارد نظامی احترامات لازم را بجای میآورد. ظرف دو ساعت پادشاه فیصل بدیدار اعلیحضرتین میآید.

شرها که خیلی نگران بود بطرف خلیل کنعا روی میکند و میپرسد: "چطور میتوانم شاهرا در این لباس به پذیرم یعنی بدون کلاه و بدون دستکش؟" کنعا او را مطمئن میسازد که اشکال ندارد.

اعلیحضرت میداند که شما از خیاطخانه مراجعت نمیکنید. فردای آنروز مطبوعات جهان خبررا منتشر میکنند، تمام جراثید در سرمقاله‌های خود خبررا عنوان میکنند و اعلام "خاتمه یک سلطنت" را اعلام میدارند " سقوط شاه"، "شاه تاج و تخت خودرا از دست داده"

حال برای اینکه مدرک دیگری از کودتا ارائه کنیم عین ترجمه<sup>۲</sup> مجله نیشن امریکارا ذیلا مینویسیم تا حقایق بیشتری از این کودتای ننگین روشن شود:

۱ - کتاب آریا مهر شاه ایران - رامش

۲ - کتاب The New Imperialism In Action

مجله آمریکایی " نیشن " ( ملت ) شماره مخصوص ۲۲ ژوئن ۱۹۶۱ خود را تماما وقف شرح تشکیل و بیان طرز عمل مونسسه معروف جاسوسی آمریکا موسوم به " سنترال اینتلیجنس ایجنسی " یا سازمان مرکزی اطلاعات نموده است .

نویسنده این مقاله آقای " فرد جی. کوک " ابتدا شرح مفصلی درباره برادران دالس و نفوذ آنها در سیاست مخفی و آشکار آمریکا بقلم آورده که خلاصه آن ذیلا نقل میگردد:

سازمان مرکزی اطلاعات در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم تاسیس گردید و تا آخر حکومت پرزیدنت ترومن بیشتر با مر کسب و جمیع آوری خبرهای سری و اطلاعات مخفی و محرمانه نظامی و سیاسی میپرداخت ، لکن پس از انتخاب آیزنهاور بریاست جمهوری آمریکا جان فاستر دالس وزیر امور خارجه برادر خود آلن دالس را بریاست آن سازمان برگزید و با این انتخاب سیاست ونحوه عمل سازمان مرکزی اطلاعات را از راه اطمینان و قانونی خود منحرف و عملا آنها بیک دستگاه اجرایی سیاست مخفی سرمایه داران بزرگ آمریکایی و بین المللی مبدل نمود . آلن دالس که سالها قبل از جنگ جهانی دوم و پس از آن با عنوان وکیل دعاوی و مشاور حقوقی و مالی منافع این سرمایه داران بزرگ را حمایت و دفاع مینمود اینک با تعدی در سازمان اطلاعات مرکزی با قدرت و نفوذ بیشتری بهمان وظیفه سابق ادامه داد . برادران دالس بعد از جنگ اول جهانی برای مدت کوتاهی در وزارت امور خارجه آمریکا مشغول کار بودند ، ولی پس از اندکی یکی بعد از دیگری از شغل های دولتی خود کناره گیری نموده و به مونسسه حقوقی مشهور وال استریت موسوم به " سالیون و کرومول " پیوستند . این مونسسه حقوقی و کالت ثروتمندانی مانند راکفلر سلطان جهانی نفت و مورگان سرمایه دار بزرگ آمریکایی را بعهده داشت . برادران دالس از قدرت و نفوذ خود در محافل بانکی و صنعتی و دستگاه های دولتی استفاده کامل مینمودند و بنام حفظ منافع موکلین خود بی پروا به وسیله مشغول بودند .

در اواسط سال ۱۹۲۸ که هنوز مدتی از پیوستن آلن دالاس به موسسه سالیون و کرومول نگذشته بود کشور کلمبی واقع در آمریکای جنوبی امتیاز استخراج نفت ایالت سانتاندر را که شرکت آمریکایی مورگان و ملون (توکلین موسسه حقوقی سالیون و کرومول) در دست داشت لغو نمود. البته این عمل دولت کوچک "توسعه نیافته" کلمبی بدون عکس العمل نماند. وزارت امور خارجه تحت فشار التیماتوم شدیداً لحنی بدولت کلمبی ارسال داشت و شرکت مورگان و ملون نیز به هم خود آن کشور را تهدید به محاصره اقتصادی نمود. در بوکوتا پایتخت کلمبی تظاهرات شدید ضد آمریکایی صورت میگرفت ولی چندی بعد انتخابات ریاست جمهوری در آن کشور شروع و آقای دکتر هرا سفیر سابق کلمبی در واشنگتن بریاست جمهوری کلمبی انتخاب گردید. رئیس جمهور جدید بی درنگ به نیویورک مسافرتی نمود و در ازاء تثبیت امتیاز استخراج شرکت مورگان و ملون در ایالت سانتاندر مبلغ یک میلیون دلار وام از بانک های و آل استریت دریافت داشت.

نمونه دیگر از ارتباط برادران دالاس با سرمایه های بزرگ بین المللی در اوایل جنگ دوم جهانی مشهود شد. در این موقع سرمایه داران بزرگ آلمانی از قبیل ماردن فون شرویدر و شرکت بوش در باره سرنوشت موسسات تجاری و بانکی خود در آمریکا به علت احتمال توسعه جنگ به آن کشور نگران بودند و چاره را بالاخره در این دیدند که سرمایه های خود را بوسیله کاموفلاژ و واگذاری ظاهری آن به آمریکا ثیان حفظ نمایند و در انجام این منظور برادران دالاس سهم بزرگی داشته و به همین علت بعنوان پاداش در هیئت های مدیره این موسسات ساختگی عضویت یافتند. با این سوابق برادران دالاس در اوایل سال ۱۹۵۳ عملاً تنظیم و اجرای سیاست خارجی آمریکا را بدست گرفتند. برادر بزرگتر جان فاستر دالاس بعنوان وزیر امور خارجه سیاست علنی را عهده دار گردید و آلن دالاس برادر کوچکتر سیاست مخفی حمایت سرمایه های بزرگ را بوسیله دستگاه سازمان مرکزی اطلاعات تقبل نمود. جان فاستر دالاس خود را مسیح زمان و نجات دهنده انبیا نیت میپنداشت ولی آقای آلن دالاس مرد فروتن و متواضع تری است که گاهی از بذله گویی و شوخی نیز اجتناب نمیدارد. شرح اعمال سازمان مرکزی اطلاعات پس از تصدی آلن دالاس بسیار مفصل است و مجله آمریکایی "نیشن" بیش از چهل صفحه تمام از

نشریه خود را به عملیات تحریک آمیز این دستگاه در ایران - گواشمال - اروپای شرقی - برلین - مصر - لبنان - لائوس و کوبا اختصاص داده که فقط قسمت مربوط با ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و حوادث بعدی آن بطور اختصار در اینجا نقل میشود.

با دالسن در ایران :

در ژانویه ۱۹۵۳ پس از پیروزی انتخاباتی آیزنهاور و انتصاب جان فاستر دالسن بوزارت امور خارجه آلن دالسن نیز که از سال ۱۹۵۱ به سمت معاونت سازمان مرکزی اطلاعات را داشت بریاست آن سازمان منصوب گردید. نیویورک تا به امروز در آن تاریخ نوشت : با این انتصابات فیرعادی اینک سیاست خارجی علنی و سری آمریکا در دست دو برادر است که میخواهند در جنگ سرد علیه کمونیسم پیروز شوند.

نتایج این انتصاب خیلی زودتر نمایان گردید. نه تنها جاسوسی بلکه تمهید و تهیه کودتاها و وظیفه اصلی سازمان مرکزی اطلاعات و اختربک برای برانداختن دولتها پیش از پیشی علامت مشخصه این دستگاه گردید. هنوز مدت کوتاهی از زمانمداری دالسن نگذشته بود که در مارس ۱۹۵۳ خبر فوت استالین بواشنگتن مخابره شد و آمریکا در مقابل مسائل و معماهای بزرگی قرار گرفت. مالنکوف جانشین استالین چگونه حرکت خواهد کرد؟ آیا روسیه مواجه با انقلاب میگردد؟ آیا حالت جنگ طلبی آن افزایش یا تسکین خواهد یافت؟ البته عکس العمل آمریکا نسبت بوضع جدید در شوروی بستگی تام بجواب صحیح با پرسش معماها داشت. دالسن ارتجزیه و تحلیل خروارها گزارش و راپرتیهای واصله از ماورین سازمان در اکناف جهان باین نتیجه رسید که شوروی برای جنگ آماده نیست و انقلابی در روسیه روی نخواهد داد. همانظوری که وقایع بعدی ثابت نمود این استنتاج تا با امروز صحیح بوده و سازمان مرکزی اطلاعات در نقش کسب و جمع آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات قادر است با کفایت کامل انجام وظیفه نماید.

لیکن چندی نگذشت که سازمان قدرت خود را بوسایل دیگری (در ایران) به جهانیان ارائه داشت. ایران که دارای بیش از یک هزار میل مرز مشترک با شوروی میباشد بیش از ۱۳ درصد ذخیره نفت جهانی را در زیر خاکهای خود داراست. این منبع عظیم نفت مدتها در اختیار انگلیسها قرار



داشت. امتیاز آن در سال ۱۸۷۲ به بارون روبرت انگلیسی (موسس خبرگزاری روبرت) اعطاء گردید ولی به علت اشکالات بین المللی مدتها این امتیاز بدون استفاده قرار داشت تا اینکه در سال ۱۹۰۰ روبرت و دیگران منجمه هانری شرویدر آلمانی (که تجارستانه او بعدها با آلن دالسن در ارتباط قرار گرفت) بانک ایران را تشکیل دادند و این بانک بنوبه خود ذرتبیه سرمایه به شرکت نفت انگلیس و ایران کمک نمود. جالب آنست که "فرانک، سی، تیارکس" یکی از همکاران آلن دالسن در موسسات بانکی شرویدر در عین حال یکی از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران بود و موسسه حقوقی سالیون و کرومول که برادران دالسن در آن مشارکت داشتند مشاورت حقوقی شرکت نفت انگلیس و ایرانی را بعهده داشت. این روابط و علائق قدیمی بدون تردید همواره در پشت پرده ضمیر آگاه آلن دالسن رفته بود تا اینکه چندماه پس از تصدی خود در سازمان مرکزی اطلاعات بهترتیب جالب و تماشاچی او را وادار به عمل کردند.

در سال ۱۹۵۱ یک قدرت جدید سیاسی منافع مالی انگلستان را بنظر انداخت. مظهر این قدرت محمد مصدق بود که با نقایذ تند خدانگلیسی و در یک دوره فعالیت ناسیونالیستی نخست وزیر ایران گردید و متعاقب آن با استفاده از موقعیت زمان شرکت نفت انگلیسی را معادله کرد. این عمل منجر به یک کشمکش تلخ بین المللی گردید و غرب عملاً نفت ایران را تحریم نمود. مصدق سعی داشت که شرکتهای کوچک و مستقل آمریکا را به نفت ایران علاقمند کند ولی وزارت امور خارجه آمریکا با تشریفات از این مداخلات جلوگیری میکرد. در نتیجه کارتل بین المللی نفت محکم بجای خود ایستاد و ایران تمام عواید نفت خود را از دست داد.

**دموکراسی و نفت :**

اثرات این فشارهای مالی که بر روی حکومت مصدق طاقت فرسا بود بوسیله کمک های مالی آمریکا تا حدی تعدیل میگردد. در سال ۱۹۵۱ مبلغ ۱/۶ ملیون دلار برای اجرای برنامه کمک های فنی روستایی اختصاص داده شد. در سال بعد کمک های مالی آمریکا به ۲۳ ملیون دلار بالغ گردید که قسمت اعظم آن برای برطرف کردن کمبود ارز بکار رفت ولی بحران مالی ایران همچنان ادامه داشت. در ۲۸ مه ۱۹۵۲ مصدق

از آیزنهاور مطالبه کمک‌های زیاده‌تری کرد و خاطر نشان ساخت که هرگاه آمریکا با این درخواست موافقت نکند ایران مجبور خواهد شد از جای دیگر وبوسیله انعقاد قراردادهای اقتصادی و دفاع متقابل با شوروی کمک مالی لازم را بدست آورد.

مطلبین امور خارجی اطمینان داشتند که مصدق فقط یک وسیله برای تضمین کمک‌های شوروی در اختیار دارد و آن چاه‌های پربهرکت نفت ایران و پالایشگاه آبادان است.

البته همه تلاشها در راه نجات دارایی یک میلیارد دلار شرکت نفت انگلیسی بکار میرفت و هیچکس از این احتمال که اگر روسیه شوروی به نفت ایران دست یابد وضعیت دموکراسی‌های غربی درخاورمیانه چه اندازه ضعیف میگردد صحبتی نمیکرد. آیزنهاور که شدیداً تحت نفوذ برادران دالاس قرار داشت تصمیم گرفت که درصحنه بین‌المللی بقمار دنیسه آمیز جدیدی دست بزند. لذا پس از یکماه شعلل به مصدق جواب منفی محکمی ارسال داشت و متعاقب آن تحریکات شروع شد...

کلیات این تحریکات توسط "ریچارد وگلویس هارکنس" در شماره مجله ساتردی ایونینگ پست در پائیز سال ۱۹۵۴ منتشر شده است. بیان مطلب دلالت کامل بر این دارد که با اطلاع و همکاری سازمان سرکسزنی اطلاعات نوشته شده و بنا بر این مستدل‌ترین گزارشی است که میتوان از کودتای ایران بدست آورد. ظاهراً آلن دالاس پس از نوشیدن جام پیروزی بخود اجازه داد که با علنی کردن احتیاط آمیز این اسرار کمی بیشتر سرست گردد.

سازمان مرکزی اطلاعات وارد صحنه میشود:

طبق گزارش هارکنس جریان کودتا از اینقرار بوده است: روز ۱۵ اوت ۱۹۵۳ (۱۹ مرداد ۱۳۳۲) آلن دالاس ظاهراً برای گذراندن تعطیلاتی با همسر خود در کوهنهای آلپ سوئیس به اروپا پرواز کرد. حرکت او با شروع فعالیت در "دیگ زودجوش" ایران همزمانی حیرت‌انگیزی داشت. نخست‌وزیر ایران در این موقع با یک میسیون سیاسی و اقتصادی شوروی مشغول مذاکره بود. تشکیل این کنفرانس نشانه روشن این امر بود که وقت تصمیم نهائی نزدیک است. ولی با اینحال لوی هندرسن سفیر آمریکا در ایران همین موقع را برای گذراندن تعطیلات کوتاه با آلن

دالس در سوئیس مناسب می‌دید ملاقات کننده دیگری که مانند مغناطیس در همین زمان به کوه‌های سویس جلب شد شاهزاده خانم اشرف، خواهر دوقلوی قوی‌الاراده شاه بود که بقول هارکشن قبلا در یک جلسه طوفانی برادر خود را به عدم مقاومت در مقابل دکتر صدق متهم نموده بسود، ورود یک هنرپیشه دیگر این جمع را تکمیل کرد. بازیگر اخیر سر تیب نورمان شوارتسکف است که پس از اتمام یک مسافرت به خاور میانه و ایران اینک در وعده‌گاه حاضر شده بود. شوارتسکف از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۸ در ایران به عنوان مشاور ژاندارمری اقامت و از اوضاع کشمور کاملاً اطلاع داشت. نامبرده در جواب پرسش کنندگان میگفت بسرای بازدید از دوستان خود در ایران توقف نموده ولی دکتر صدق و تبلیغات شوروی که این جواب را بهانه‌ای بیش نمیدانستند از حضور او در ایران نگران شدند معیناً شوارتسکف بدون ممانعت و جلوگیری با شاه ملاقات کرد و با دوست سابقش سرلشکر فضل‌الله زاهدی مذاکرات مهمی انجام داد بعمل آورد. پس از این ملاقاتها در یک لحظه یک روبه جدید و خشنوبی بر علیه دکتر صدق آشکار گردید.

#### بیمروزی غرب :

روز ۵ شنبه ۱۳ اوت ( ۲۲ مرداد ) شاه دست به اقدام زد و بموجب یک فرمان سلطنتی صدق را معزول و بجای او سرلشکر زاهدی را بسینه نخست وزیری منصوب نمود. یک سرهنگ گارد سلطنتی برای ابلاغ فرمان نزد صدق فرستاده شد ولی صدق که حاضر بترک کرسی خود نبود در نیمه شب شنبه ۱۵ اوت ( ۲۴ مرداد ) سرهنگ نصیری را بوسیله سربازان محافظ خانه خود توقیف و بزندان افکند و رسماً اعلام نمود که مصیبت درهم پاشیده شده. شاه و ملکه اش بحرف صدق را بی‌چون و چرا پذیرفته و از راه عراق بهرم فرار کردند.

لیکن صاحبان روح قویتر و منجمله شوارتسکف در صحنه ایران باقی ماندند. دسیسه‌ها و اقداماتی که در این خلال بعمل آمد هنوز بتفصیل فاش نشده ولی مسلم است که پول سازمان اطلاعات مرکزی بمقادیر معتدله بجهت جریان افتاد. منابع موثق این پول را به نوزده ملیون دلار بالغ میدانند و تردیدی نیست که ۱۹ ملیون دلار تاخیلی جاها میتواند نفوذ کند و آنچه بعد از آن در ایران بوقوع پیوست دلیل قدرت این پول است.

فارکنس میخویند روز ۲ شنبه ۱۹ آوت ( ۲۸ مرداد ) در حالی که ارتش نیمه آما ده باش در اطراف پایتخت نگران - مستقر گردیده بسود یک دسته مضحک بطرف قلب تهران حرکت آمد .

این دسته مرکب بود از عده ای زورخانه باز که کبا ده بازی میکردند و جمعی وژنه بردار که میله های آهنی در هوا بچرخ در میآوردند و گشتی گیرانی که عضلات خود را منقبض مینمودند . بعضی اینک تعداد دشمنان چنان افزایش یافت این نمایش دهندگان مسخره با هم شروع بدادن شعارهایی بنفع شاه کردند . جمعیت با آنها هم آواز شد و در یک لحظه حساس و پیر - بها تعادل روحی جمعیت بر علیه مصدق برانگیخته شد . ظاهرا با قرار قبلی آن قسمت از قوای ارتش که طرفدار شاه بودند حملات را شروع کردند ز دو خورد قریب ۹ ساعت بطول انجا مید . شب هنگام طبق استراتژی آمریکائی مآبانه طرفداران شاه مصدقها را در اطراف خانه نخست وزیر محاصره کردند . اینان تسلیم شدند و مصدق هم دستگیر گردید . در رم شاه مرد زغم - مقدمات پرواز به تهران و اختصاب زاهدی به نخست وزیری و استقرار یک رژیم موافق غرب در ایران را تهیه میدید .

بنا بر عقیده فارکنس این جریانات را باید پیروزی غرب دانست . لیکن فارکنس نه اشاره ای بر روابط حقوقی طویل العده بین اسرائیل و ایالات متحده و شرکت نفت انگلیسی و نه اشاره باین امر میکند که نتیجه اساسی کودتا در ایران فقط نجات دارائی یک میلیاردر دلاری شرکت نفت انگلیس در ایران بوده است . بموجب گزارش فارکنس ( که حاکی از کمال خود ستاشی سازمان مرکزی اطلاعات است ) ظاهرا سقوط مصدق توسط خود ایرانیان انجام شده و وقایع ایران نمایش کامل متدهای نوین است که سازمان اطلاعات مرکزی بوسیله آن قصد دارد در میان مردمان اسیر و تهدید شده جهان که حاضر باشند برای آزادی خود قبول خطر شخصی نمایند لژیون های آزادی طلب تشکیل دهد . این طرز فکر در ظاهر و تا وقتی که مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار نگرفته بسیار عالی بنظر میرسد لیکن حوادث این تصویر زیبا را تایید نکرد . وقایع بعدی این مطلب را کاملاً روشن میکند که آنچه سازمان مرکزی اطلاعات در ایران انجام داده فقط یک کودتا بسنگ قدیم است و پس و نا زمان مرکزی اطلاعات توانسته است با صرف مبالغ گزاف و تبلیغات مآهرا نه نتیجه مطلوب خود را بدست آورد .

ولی آیا میتوان نتیجه حاصله را یک پیروزی دموکراسی غرب در جنگ با ایدالوژی کمونیسم بشمار آورد؟ صحیح است که یک رژیم موافق غرب در ایران مستقر گردیده ولی آیا سران این رژیم شعایز و تفکیکی بین منافع دموکراسی غرب و منافع شرکت نفت انگلیس قائل میباشند؟ حوادث بعدی بخوبی نشان میدهد که در نظر سران رژیم کودتا آنچه بمنفع شرکت نفت انگلیس است طلبا باید بمنفع دموکراسی غرب نیز باشد.

میلیون دلار در ماه :

قسمت زیادی از جریان وقایع بعدی در گزارش کمیته تحقیق مجلس نمایندگان آمریکا که در سال ۱۹۵۷ عملیات دولت آمریکا را بررسی میکرد منعکس است .

بموجب این گزارش در اواخر اوت ۱۹۵۳ و پس از سقوط مصدق، آمریکا مستأزباده پیروزی سیل پرداخت پول را با ایران آغاز کرد و این پرداخت ها تا سه سال از قرار ماهی ۵ میلیون دلار ادامه داشت . در عرض سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۶ دولت آمریکا بالغ بر ۲۵۰ میلیون دلار به ایران کمک مالی اعطاء نمود که نتیجه آن فقط تورم فساد و ارتشاء بود است . در گزارش کمیته مزبور گفته میشود که ایران با عواید سرشار نفت که سالیانہ بر ۳۰۰ میلیون دلار بالغ میگردد باید بتواند بدون دریافت کمک از آمریکا برنامه عمرانی خود را بموقع اجرا گذارد . محبذا علیرغم وجود عواید سرشار نفت و دریافت صدها میلیون دلار کمک از آمریکا - حکومتی که سازمان مرکزی اطلاعات در ایران مستقر نموده آنقدر فاسد است که کشور را داشما با ورشکستگی و کسربودجه متزاید روبرو ساخته است .

شکست مردم

گزارش کمیته تحقیق سال ۱۹۵۷ صراحت دارد که کمک ۲۵۰ میلیون دلاری تحت چنان شرایط نا صحیح و غیر اقتصادی اعطاء و اداره شده که در حال حاضر ممکن نیست از سر نوشت این پولها اطلاع درستی بدست آورد . درست مثل این میماند که هیئت های آمریکائی مامور کمک با ایران فقط میبایستی پول را بدون حساب و بسرعت خرج کرده از میان ببرند .

برنامه های عمرانی بقسمی با فساد و ارتشاء شوام بود که پس از چهار سال فقط عده کمی از پروژه های آن بیا با ن رسیده است . نتیجه

حاصل از این کمک‌ها این است که یک وضع بد، بدتر شده است. تصور این امر چقدر دردناک است که صدها ملیون دلار از موه دیان آمریکائی وصول و با این ترتیب کمک برای کمونیست‌ها مواد و آذوقه تبلیغاتی فراهم شود. صدها ملیون کمک آمریکا در حقیقت هیچ کاری برای مردم ایران انجام نداد ولی فاسدین را ثروتمندتر کرده و فاعله طبقاتی بیسن داراها و نندارها را خیلی افزایش داده است.

مجله آمریکائی تا بم که شهرت آن به هیچ وجه بملیت لیبرال بودن آن نیست، در یکی از شماره‌های خود در سال ۱۹۶۰ مینویسد که در ایران بعضی از خانواده‌ها ناچارند با عایدات یک درخت گردو سد جوع کنند و بچه‌های خردسال تمام روز را در کارگاه‌های قالی بافی با مزد کمتر از ۲۰ سنت ( ۱۵ ریال) کار میکنند.

همین مجله در سال ۱۹۶۱ مینویسد که در نتیجه فشار دلارهای آمریکائی حالت تورم شدیدی در ایران بوجود آمده، قیمت‌ها به نسبت ده درصد در سال در از دنیا دااست و در حالی که قیمت گوشت بهر کیلو ۱/۱۵ دلار ( ۸۶ ریال) رسیده حقوق معلمین در حدود ۲۵ دلار ( ۱۹۰ تومان) در مساء باقی مانده است. کمز اقتصاد کشور در زیر فشار هزینه نگاهداری ارتش دو بیست هزار نفری که از تعداد افراد ارتش هر یک از دو کشور آلمان و ژاپن بیشتر است بسختی خم شده، انتخابات اخیر بقدری مخدوش بوده که شاه مجبور شد هر دو مرتبه آنها باطل کرده و سه نفر از نزدیکان خود را معزول کند، یکی از معزولین رئیس پلیس مخفی است که برای خودنمایی در نزدیک قصر شاه برای خود کاخ عظیمی برپا کرده بود دیگر از معزولین ژنرال علی کیا رئیس قسمت اطلاعات ارتش است که ساختمان لوکس او را تهرانیاها ساختمان از کجا آورده‌ای نامیده‌اند.

این است آنچه آمریکا با ملیون ها دلار خود در ایران خریداری کرده است. نتیجه این گشاد بازی ها در ماه مه گذشته آشکار گردید، در آن موقع پنج هزار نفر از معلمین پایتخت در جلوی عمارت پارلمان در تهران اجتماع و تظاهر کردند و یک افسر دیوانه پلیس با شلیک تنها آنچه خود یکی از معلمین را مقتول و ۳ نفر دیگر را مجروح نمود، معلمین و دانشجویان چند معلم مقتول را در خیابانها بسر دوش گرفته و با پلیس به زد و خورد پرداختند و در نتیجه موجب استعفای نخست وزیر گردیدند.

شاه - علی امینی شروتمند را که در فرانسه تحصیل کرده و دارای نظریات سیاسی لیبرال است به جلدی احضار و پنخست وزیر منسوب نمود، امینی که مسلماً آخرین امید برای جلوگیری از انقلاب است وارث وضع مالی فلاکت باری است. بدهی دولت که در سال ۱۹۵۵ فقط بالغ بسر ده میلیون دلار بود اکنون به پانصد میلیون دلار بالغ گردیده. امینی پس از چند روز مطالعه اوضاع مالی کشور با اطلاع عامه رسانید که در دستگاه های مالی و اقتصادی دولت دیگر رمقی باقی نیست و خزانه خالی و کشور مواجه با بحران شدید مالی است. امینی همچنین اضافه کرد که من از ترس ایجاد وحشت جرات افشای تمام حقایق را ندارم.

با تمام این تفاصیل هنوز عده ای در ایران اساساً احساس نگرانی نمیکنند. فی المثل فرماندهان ارتش دو بیست هزار نفری و سرکردگان نیروهای عظیم پلیس خود را کاملاً قادر و آماده برای مواجهه با هر وضع مخالفی میدانند.

سنا شور دموکرات هوبرت ها مفری با تحیر و تعجب تمام بیکیسی از خبرنگاران گفت "آیا میدانید فرمانده کل ارتش ایران بیکیسی از دوستان من چه گفته است؟ گفته است در نتیجه کمک آمریکا وضع ارتش ایران خوب است و بیخوبی میتواند با مردم غیر نظامی ایران معاف دهد. ارتش ایران با روسها جنگ نخواهد کرد. برنامه ارتش ایران جنگ با مردم ایران است.

در آخرین تحلیل این است آنچه سازمان مرکزی اطلاعات و رژیم فاسد کودتایی بحال ایران آورده. خروشچف خود نمیتوانست نمایش جالب تری از کار کاپیتالیزم منحط برای تبلیغات خود تهیه کند. ایران حقیقتاً نمایش زنده ای است. از آنچه خروشچف ضمن اظهارات خود به والتر لیبمان گفته که معتقد است دنیای غرب خود بخود بنفیع او انجام میدهد. ما مشغول استقرار و تقویت رژیم های دیکتاتوری فاسد دست راستی هستیم و بالنتیجه اعتقادات خروشچف را برای او معقبق میسازیم.

بدون تردید اگر خواسته باشیم ابدالها و هدفهای سیاسی و اجتماعی آمریکا در جهان امروز مورد قبول و اعتبار باشد باید طرق صحیح تری برای بیان آن جستجو کنیم. ما باید با ملت ها در تماس باشیم نه با زمامداران. ما باید بدشودده های مردم کجک کنیم و به آنها آزادی و امید عرضه داریم نه فساد و عواید نفت.

کودتای امریکایی ۲۸ مرداد

راه ناهموار را درمینوشت  
وزخم و پبیج حوادث میگذشت  
بوی خون می‌آید از صحرا و دشت

کاروان را ره بمقدمی نمود  
ره به سوی روشنائیها می‌گشود  
برده‌ی گوش فلک‌گر کرده‌بود

ماند غافل از نسون رهنمان  
نیعده‌ره برتافتند از ره‌عنان  
رهنمان آنجا که پاشد آب و نمان

لشکر با دزدان دریایی زدند  
غوطه درگنداب رسواشی زدند  
با "سلاح ینگ دنیاشی" زدند

کاروانسالار غافلگیر شد  
خواست تا بر خود بجنبد دیر شد  
شیر در زندان و دشمن شیر شد  
"خاتم‌جم" بود و "گنج‌شایگان"  
در کف آوردند مفت و رایگان  
در کف خیل خیانت مایگان

در دل شب، کاروانسالار پیر  
گام بر پشت شادکند میگذاشت  
دره‌ها چون ازدها بگشاده‌گام

x کاروانسالار بسارای رزین  
سینه‌ی اهریمنی‌ها می‌شکافت  
نغمه‌ی شادی، در آبی کاروان

x پیشوا در فکر اهداف بزرگی  
رهنمان با کاروان همراه شدند  
رهروان را کمبه مقصد بود و ریس

x همراهان لوس سر برتافتند  
سروسر جستند با بیگانگان  
از کمین بر سالکان راه حق

x حربه کاری بود و دشمن نابکار  
سلسله جنبان جنبش‌های شمرق  
شیر میدان را به دام انداختند  
دشمن تارا جگر، در گهرو دار  
آزمندان آنچه را میخواستند  
اختیار کار، از آن پس فتاد

حبیب‌الله ذوالقدر

اول فروردین ۳۳

<http://chebayadkard.com/>



فصل هفدهم

روزنامه نگاران می که با شتاب به قصر رها ب در بغداد می رفتند شاه را عصبانی و بی حد آشفته و پیریشان یافتند، او تقریباً فریاد می کرد و می گفت " نه ! من تاج و تخت خود را از دست نداده ام، نه ! مصدق بهروز نشده " ، اما مخاطبینش در گفتار او تردید داشتند، همه کس اینطور نتیجه می گرفت که او به پادشاه فاروق که در کاپری ( ایتالیا ) بود پیوسته است ، لکن او به کاپری نمی رفت بلکه به رم می رفت ، او فعلاً فکر می کرد در بغداد نماند، سفیر ایران در بغداد مظفر اعلی طرفدار مصدق بود و استرداد او را از حکومت بغداد خواستار شده بود که حکومت بغداد این درخواست را رد کرده بود، شاه که از خیانت اطلاع یافت شرح داد بغداد را ترک کرده به رم برود، مع هذا پی شاز مزیت سری را که در تهران افشاء نشده بود فاش ساخت ، یعنی او مصدق را عزل کرده و سپهد را هدی را بجای او منصوب نموده است غیر از کسانی که کاملاً به اوضاع سیاسی ایران آشنا بودند هیچکس در خارج نمیدانست را هدی کیست ، عکس های او همه جا به چشم می خورد و شرح حال او نوشته شده بود :

را هدی مالک ثروتمندی است که در همدان متولد شده ، شکارچی ماهری است و اسب سوار قابل و قمارباز بوکر به بدلی است ، بزبان انگلیسی و فرانسه و ترکی آشنایی دارد ، قوی المزاج ، چهره اش خشن است ، ابتدا در بزرگان قزاق وارد شده ، چهار دنده اش را پس از جراحی در ناحیه

۱ - روزنامه فرانس سوار France Soir مورخ ۱۷ اوت ۱۹۵۲

۲ - این متن فرمان است که برای روزنامه نویسان قاش ساخت " نظر به اینکه اوضاع کشور ایجاب میکند که شخصی مطلع و مجرب زمام امور را بدست بگیرد، با آگاهی که ما به لیاقت و کفایت شما داریم بوسیله این فرمان شما را به سمت نخست وزیر منصوب مینمائیم و اصلاح امور کشور را به شما واگذار مینمائیم، تا بحران کنونی را مرتفع نموده و سطح زندگی مردم را با جدیدیت های متمر ثمر بالا ببرید. محمد رضا پهلوی

۲۲ مرداد ۱۳۳۲

سینه اش که در جنگ علیه شورشیان در آذربایجان در ۱۹۲۱ اشفاق افتاد از دست داد، نظر رضا شاه را بخود جلب کرد که او را در سن ۲۵ سالگی به ریاست بریگاد منصوب نمود. سال بعد او موفق شد فردی را بنام سمیتقو که همواره دستگیر نشدنی بود، دستگیر نماید که بدین مناسبت نشان ذوالفقار دریافت داشت که یکی از عالیترین نشانهای نظامی است (این نشان را غیر از شاه فقط سه شخص دیگر داشتند) مشارالیه دو بار رئیس شهربانی رضا شاه بود. او هنگام جنگ دوم جهانی فرماندار نظامی اصفهان بود. طرفداران او که تمایل آلمانی دارند میگفتند انگلیسها بعزت تمایلاتش به آلمانها او را بازداشت کردند. فیتزروی ماکلین Fitzroy MaLean مأمور مخفی او را در حضور محافظینش بریود و در یکی از اردوگاههای فلسطین زندانی کرد. خود ماکلین شرح این مطلب را چنین بیان داشته<sup>۲</sup>:

"من در اقامتگاه زاهدی با اتوموبیل ستاد که دارای بیرق انگلستان بود حضور یافتم، از قراول پرسیدم آیا میتوانم ژنرال را ببینم، مرا به سالون هدایت کردند و رفتند که او را خبر کنند، لحظه ای بعد ژنرال در لباس خیلی مجلل خاکستری که دوخت بسیار خوبی داشت وارد شد. بلافاصله اسلحه کلت Colt خود را به صورتش گذاردم و گفتم که با کوچکترین حرکت یا صدائی و یا با کوچکترین ژستی شلیک خواهم کرد و او خواهد مرد، بعد از پنجره او را خارج کردم، در محلی که راننده من اتوموبیل را نگاه داشته بود زاهدی سوار آن شد و من او را کف اتوموبیل خواباندم و ما رفتیم."

هنگامیکه آبها از سیلاب افتاد و در جای امنی قرار گرفت فیتزروی Fitzroy مراجعت کرد و بایک گومانندو فعل اقامت او را بازرسی کرد، در اطاق زاهدی یک کلکسیون اسلحه های خودکار آلمانی موجود بود، و نیز تریاک و یک سری قابل توجه پیراهن های ابریشمی و نامه های مأمورین مخفی آلمانی که با چتر نجات در محل فرود آمده بودند، و یک پرونده کامل از شرح حال با تصاویر از تمام فواحش اصفهان

۱ - منبع این خبر تایم Time مورخ ۳۱ اوت ۱۹۵۳ میباشد  
سه شخص دیگر عبارت بودند از سپهد احمدی، شاه بختی و یزدان پناه

۲ - شرح در کتاب ویزا برای ایران وسیله ژان لارتگوی Jean Larteguy

ماکلین روحیه زاهدی را چنین تشریح میکند:

" او خوش معاشرت است، اما یک مرد دغل، رذل، پست، نادریست و سوسرو سوسری حقیقی است (Canaille)، او دشمن سوسریست متحده است و مردی که پای بند اخلاق نیست "

زاهدی که در پایان جنگ آزاد شد به ایران بازگشت و مشاغلش از قبیل استانداری و وزیر کشور را زمان حکومت دکتر مصدق اشغال کرد ولی نزدیکی دکتر مصدق با حزب توده موجب پاره شدن روابط بین این دو نفر شد. (این گفته ساختگی است دکتر مصدق بهیچوجه به حزب توده نزدیک نشد، ممکن است برهه‌ای از زمان حزب توده برای مصالح خودش طرفداری از دکتر مصدق میکرد، او مردی ملی بود که به هیچ بیگانه یا عوامل آنان بستگی نداشت، مولف) چه آنکه زاهدی یک فدکومونیست سرسختی بود (این مطلب هم قابل تردید است) و فرصت طلب و جاه طلب بود و صاحب رای و عقیده، ثابتی نبود. مولف) دکتر مصدق او را بازداشت نکرد، فقط دلیلش این بود که او سناتور بود و از مصونیت قضائی استفاده میکرد، هنگامیکه مصدق کمی بعد سنارا منحل کرد، برای این بود که بتواند زاهدی را بازداشت نماید امری که افسساق افتاد اما زاهدی پشتیبانانی داشت که بزودی پس از یکماه آزاد گردید ۱۵ اوت ۱۹۵۳ در خیابانهای تهران شورش بنفع مصدق برپا شد، انبوه جمعیت تظاهر کننده مجسمه‌های شاه و پدرش را واژگون کردند، برای توطئه کنندگان که از بند نجات یافته بودند روز باس آوری بود هشدار دکتر مصدق علیه آنها شکی برای آنها باقی نگذاشت که اگر دستگیر شوند بچه سرنوشتی دچار خواهند شد، همه میدانند ایتسدا زاهدی در مجلس متحمن شد، یکی از آدم های او یعنی میراشرافی برای تقاضای عفو به دکتر مصدق تلفون کرد، نخست وزیر رئیس ستاد ارتش خود یعنی سولشگر ریاحی را برای دستگیری زاهدی مامور کرده بود ولی ریاحی بده‌ها نماینده مجلس در آستانه در مجلس برخورد کرد آنها میگفتند " دور شوید شما حق ندارید به اینجا وارد شوید و این مطلب را خوب میدانید " ریاحی مردد شد، او فکر نمیکرد این سده نماینده هنوز در مجلس باشند و چند نفر پیش همراه او نبودند، اگر آتش میگشود یک ریسک یا بی احتیاطی بزرگی بود، بنا بر این مراجعت کرد، زاهدی فوراً از در مخفی فرار کرد و از بازار آشفته استفاده

کرد و نزد کیم پناهنده شد که او در شمیران بود. زاهدی به کیم گفت جو بهیچوجه مساعد نیست، همه چیز تمام شده و از دست رفته است. کیم یکی از ابادی اوست که شکست برایش ناگوار است و او یک گذشته و سابقه با مور مخفی در تمام دوران جنگ دارد، او میدانند که میتوان وضع ناهنجار را عوض کرد، اولین کاری که بایستی انجام داد جنج - آوری توطئه گران است، سپس بایستی هشیار بود و جزئیات را مراقبت کرد و از کوچکترین اطلاعات بهره برداری کرد. زاهدی میدانست که مصدق شخصی است که تصمیمات عجولانه با ادراک خود میگیرد، و میدانند کیست که اشتباه نخواهد کرد!

بهر حال اگر در مبارزه پیروز شده و وضعش بعدی که فکر میکردند استحکامی ندارد، در ارتش شاه و فاداران زیادی دارد، حزب تود و زیاده روی میکند و در افکار عمومی شک و تردید و عقب گرد ایجاد میکند اما راجع به اشبوه جمعیت و طبقات مردم، همه میدانند تا چه حسد طبیعت متزلزل و متلون و متغیر دارند.

کیم از زاهدی میخواهد که فرمان را به او بدهد و تقریباً ده هزار نسخه از آنرا چاپ میکند تا در موقع مناسب همه جا توزیع نماید. در تهران غیر از عده معدودی کسی نمیدانند که شاه زاهدی را بجای مصدق منسوب نموده، اما چاپ فرمان در آشفتگی که حکم فرماست به بازی بچه ها شبیه است! بالاخره در شب فرمان قریب ده هزار نسخه بدون اشکال چاپ میشود، همان شب همکاران زاهدی تمام شهر را زیر پا گذاشتند تا به سایر توطئه کنندگان جرات داده و آنها را تشویق کنند، صبح ۱۶ قدری اعتماد زیادتر شده بود حال روز ۱۶ روز قطعی است، کیم اطلاعاتی کسب کرد که به او حق میداد امیدوار باشد، اول روزنامه های توده ای ماسک را از چهره خود برداشتند و پیروز منداشه نوشتند "قدرت دست ماست"، "مصدق به ما خیانت نکرده است"

" ما اعلام جمهوریت و محاکمه فوری شاه را خواستاریم"

سپس مصدق بارها با سفیر روس لاورنتیو ملاقات میکند و از هر سو زمزمه بلند میشود که مصدق حاضر شده خود را تسلیم روسها کند. از طرف دیگر لوی هندرسن سفیر آمریکا که با شتاب درخواست کرده بود با مصدق ملاقات کند در ملاقات مزبور به یک مرد کله شق و یک دنده

وتند و سرکش بر خورد. میکنند که عملاً عذر او را می‌خواهد که با اصطلاح  
"بیره به چیره" و این عمل موجب حیرت همکاران او میشود.  
بالاخره سه‌خبر خوب به‌کیم میرسد:

یکی از اقدسیه که دانشکده افسری در آنجا بود و چهارم افسر اعلام  
نمودند که امتصاب غذا کرده‌اند زیرا به پادشاه آنها توهین شده است  
دیگری از بازار که آیت‌الله بهبهانی همدست آقای کاشانی به‌کوی  
و بوزن می‌رود و فریاد سر میدهد که خطر سرخ کشور را تهدید میکند و  
بمرگ اسلام منجر خواهد شد و بالاخره سومی از ناحیه کرمانشاه که رئیس  
پادگان تیمور بختیار اعلام میکند که به تهران بفتح زاهدی حمله  
خواهد کرد.

... طرفداران حزب توده که به روحانیون در مساجد بی احترامی  
میکردند مورد حمله واقع شدند و روحانیون و وعاظ در سخنرانیهای  
خود در مساجد مریدان خود را تحریک میکردند و عاملین توهین به  
مقدسات را حواله به جهنم میدادند.

بعد از ظهر کیم یکی از پهلوانان و با اصطلاح رئیس چاقوگشان بسا  
لوطی‌های محل را که روزها در زورخانه و شبها بی ماجرا میگشتند تا  
ضربه‌ای وارد ساخته و سوء استفاده کنند نزد خود می‌پذیرد، بسیاری  
اینها با اصطلاح غربی‌ها همان "پیراهن سیاهان - یا سیاه‌جامه‌گسان"  
تهران هستند، و اشخاصی خطرناک می‌باشند، چه آنکه بهیچوجه پابند  
اخلاق نیستند. وقوی البنیه و بی‌باک می‌باشند، کسی که کیم را ملاقات  
کرد از همه بیشتر شهرت شرارت داشت نام او شعبان جعفری. ملقب به  
بی مخ بود که بی‌حق چنین لقبی یافته بود. ابتدا قدرتی بخاطر آب‌پاش  
گریست و در حالیکه دستانش را روی قلبش گذارده بود حاضر شد که سیمد  
یا چهارم نفر از لوطی‌های محل را که از قماش خودش بودند تجهیز کند  
که آماده باشند به بعضی دستور او بهر کس حمله نموده و حتی اگر اسلحه  
به آنها بدهند وارد کارزار شوند، بشروط آنکه پول خوبی به آنها داده  
شود! به بعضی اینکه قرار گذارده شد کیم که مبلغ کافی از اعتبار  
مخفی در دسترس داشت پولهای ریال را نشان داد و مقداری به او داد و  
قول داد بقیه را پس از انجام عمل و پیروزی پرداخت کند.

۱ - ژورنال دو تهران ۱۸ اوت ۱۹۵۲ <http://chebayadkard.com/>

۲ - ویرا برای ایران، نوشته ژان لارتگسوی

شعبان بی مخ بلافاصله به جنوب شهر رفت و یاران خود را آماده کرد همان شب زاهدی مطمئن شد که میتواند عده‌ای سرباز و تانک آماده کند و ضربه قاطع را وارد سازد. بنا بر این تاریخ اجارا به دو روز بعد یعنی چهارشنبه ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) موکول نمود. معیناً یک کار باقی مانده بود و آن پیدا کردن وسیله‌ای بود که حداکثر طرفداران شاه را تامین کند. به تعبیر دیگر یک نهضت ملی به نفع او ایجاد گردد. و بطریقی که راه را به طرفداران مصدق و توده‌های ها سد کند یعنی جمعیت را به خیابانها بکشانند.

مندرسن سفیر آمریکا این امر را بعهده گرفت. صبح ۱۸ اوت او با یک چمدان پر از دلار به بانک ملی رفت یعنی ۴۰۰ ۰۰۰ دلار، ولی رقم حقیقی هیچگاه معلوم نشد. در بانک ملی لاس زدن مصدق با کومونیست‌ها همه را متزلزل کرده بود. هنگامیکه مندرسن با اتوموبیلش از بانک برگشت ریال‌ها بجای دلار را همراه داشت.

اما کیم و مندرسن هنوز از پیروزی اطمینان حاصل نکرده بودند، با وجود سربازان زاهدی و اوپاش "شعبان بی مخ" و پولهای امریکایی که تصمیم گرفتند بی‌مقابله تقسیم کنند. اگر مصدق توده‌های هارا به کمک طلب میکرد کاملاً قادر بود پیروز شود و آنها فقط فاتح میشدند منجمله مصدق هم تحت الشعاع آنها قرار میگرفت. همین سه شنبه ۱۸ اوت شاه و ثریا با یک هواپیمای خصوصی که از بغداد اجاره کرده بودند به فرودگاه رم کا مپینو Rome-Campino وارد شدند. هر دو رنگ پریده و سرخورده بودند و با مشاهده خبرنگاران که از هر طرف هجوم می‌آوردند، بکه خوردند. ثریا که لباس ژولیده‌ای بر تن داشت از میان انبوه جمعیت راهی باز میکند و به کناری میرود. شاه با لباس خاکستری به روزنامه نگاران اظهار میکند که با آنها سخن نخواهد گفت و بعداً برای یک مصاحبه مطبوعاتی از آنها دعوت بعمل خواهد آورد.

سفیر ایران در رم خواجه نوری که دو سال پیش رئیس تشریفات دربار بود و جشن عروسی شاه را ترتیب داده بود جرات تکرده بود حضور یابد او ترجیح داده بود که به استی Osti برای استحمام برود و امتناع

۱ - این داستان را امیر متقی نقل کرده است.

۲ - این داستان را شارل بانل در سال ۱۹۷۳ در اسپانیا نقل کرده است.

کرده بود که سوپج اتوموبیل شخصی او را که در سفر قبلی در رم گذارده بود به او بدهد. هنگام ورودشان به هتل انگلسیور اعلیحضرتین یک محافظ پلیس قوی هیکل Gorille را جلوی در آسانسور مشاهده میکنند. محافظ مزبور ادای احترام کرده و خود را معرفی مینماید و اظهار میدارد ما موریتا و تائین امنیت است، او آنها را تنها آپارتمانشان هدایت میکند. خاتمی خلبان هواپیمای اختصاصی چمدانها را با کمک دیگران به آپارتمان آنها حمل مینماید. خود شاه چهار راکت تنیس را با یک جفت کفش سیاه جرم آهو Antilope با خود میبرد. ثریا دو کیسه بزرگ چرمی تمساح با خود حمل میکند و در دست دیگر پیراهن ها و پارچه هائی با خود دارد.

اولین عکس العمل او در ورود به آپارتمان این است که یک خیاط میخواهد، یک دوچین لباس تابستانی طلب میکند.

شاه بطور تلخی با خاتمی مزاح میکند و به خاتمی میگوید "امیدوار باشیم که این تبعید به درازا نخواهد کشید، بهر حال تو هیچگاه مرا ترک نخواهی کرد"

خاتمی جواب میدهد "من میترسم بار شاه تا این راکت ها افزون شود" شاه در حالیکه به راکت های تنیس اشاره میکند میگوید "اگر تو مرا ترک کنی چه کسی با من بازی میکند؟"

در این هنگام در بار هتل جنجالی بها میشود Enrico di maggio روزنامه فروش هتل با خوشحالی میگفت "من هیچوقت تا این اندازه روزنامه نفروخته بودم، امیدوارم شاه مدت زیادی در خارج بماند" این روزها خیلی از فاروق صحبت میکنند، شاه همان سرخوشت را خواهد داشت، فاروق هم هنگام فرار در رم پیاده شد، اما انتظار روزنامه نگاران بیپوده بود زیرا شاه حتی برای غذا خوردن از اطاق خود خارج نمیشد.

او شب را بهرا بدبو گوش میداد، اخبار خیلی هولناک بود، فاطمی علیه شاه سخنرانی وهیاهو میکرد و آرزو داشت که تمام خانواده پهلوی را بدار بزند و اعلام جمهوری نماید، سپس تظاهر کنندگان ده ها هزار نفر تمام خیابانها را پر کرده اند و مغازه ها را غارت کردند و عکسهای شاه را میسوزاندند و مجسمه های پدر و پسر را واژگون میکردند و حتی

به مقبره رضاشاه بی احترامی میکردند.

" این بار دیگر تمام است. این گفته را شاه با خود زمزمسه میکند و شکم را دیو را میپندد." شریا میپرسد، کجا برویم، ماهمگی در آمریکا مستقر خواهیم شد و من یک مجتمع کشاورزی (Farm) خواهم خرید. تقریباً در همین ساعت هندرسن مجدداً به دیدار مصدق رفت و در دل شب روز ۱۸ - ۱۹ این ملاقات دست داد. مصدق در تخت خواب هندرسن را باخنده تلخی پذیرفت، او میدانست چه میگردد. هندرسن گفت " بسیار خوب! به کمک طلبیدن توده‌ای‌ها میدانید برای شما چه معنی دارد؟"

او به مصدق داعی که در آن خواهد افتاد گوشزد نمود و گفت آیا او میخواهد که از ابراهام های روس در کشورش حکومت کند؟ او پنهان نکرد که در این صورت احتمالاً ۳۰۰۰ مستشار امریکاشی ایران را فوراً تسنک خواهند کرد.

میگویند که هندرسن موجب شد که مصدق را از فکر خود منصرف کند و متقاعد سازد که دست از توده‌ای‌ها بکشد. ولی این مطلب صحیح نیست، حقیقت آنست که او در موقعی به ملاقات مصدق رفته بود که مصدق در بحران‌ترین وضعی قرار داشت و با وجدان خود در جدال بود. مصدق بیست و دو موکرات بود، اما کومونیست نبود. بنا بر این هندرسن اشتباه میکرد. کمی بعد از عزیمت هندرسن تلفون صدا کرد و لاورنتیو سفیر روس وقت ملاقات خواست. جاسوسان او به او اطلاع داده بودند که سفیر امریکا از مصدق ملاقات کرده چه گذشته است چرا هندرسن از مصدق ملاقات کرده، سفیر روس خیلی نگران بود و مسائل فوریت داشت پس از ملاقات، مصدق به او میگوید موضوع مهمی در بین نبود. هندرسن به کیم همه چیز را حکایت میکند و دوفنری موضوعات را با یکدیگر تجزیه و تحلیل میکنند و تصمیم میگیرند. زاهدی سر میرسد و با افکار آنها موافقت میکند و فرستادگانش را روانه میکند تا به سر بازخاندن‌های وفادار چراغ سبز نشان دهند. شعبان بی‌مخ دستور آماده باش میدهد، فقط مطلبی که باقی میماند انتظار حمله و امیدواری موفقیت است. فردا صبح آنروز ۱۹ اوت هنگامیکه همه چیز آماده اجراست آنها تیکه

۱ - سیا کتاب Andrew Tully

<http://chebayadkard.com/>

۲ - تایم ماگازین، ۱۹۵۳



به رادیو تبریز گوش فرا میدارند بگ خبر حیرت انگیز میشوند و آن اینکه شاه تصمیم گرفته خود را از سر مصدق راحت کند و اجسرای آن نزدیک است، بنابراین سرنوشت و خط عمل معلوم شده و بنایستی گذاشت توده‌های‌ها فرصت یابند و بطوریت عمل نمایند.

همین روز ۱۹ اوت شاه و ثریا برای خرید در رم در خیابان Via Condotti ظاهر میشوند و لباس‌های ورزش میخرند و سه دست لباس به خطای سفارش میدهند و سه کفش فروروا دیدار میکنند، چه آنکه بدون لباس پرواز کرده بودند.

در تهران دو ساعت ونیم پیش کارمندان سفارت خانه‌های خارجی که از شمیران به شهر می‌آمدند با کمال تعجب ملاحظه کردند که روی شیشه جلوی اتومبیل‌ها گروهی از جوانان اسکناس‌های دهریالی که نقش شاه را دارد چسبانده‌اند و فریاد میکنند "جاوید شاه" عابرین دور آنها جمع شده‌اند و دستهای آنها را می‌فشوند، آنها می‌گویند، باضا فریاد کنید "جاوید شاه" هرکس فریاد میکرد یک اسکناس دریافت میداشت، در ظرف مدت یک ساعت در خیابانهای بیگه به مجلس ختم میشد فریاد میزدند، اما افراد حزب توده به آنها حمله کرده و اسکناسهای آنها را پاره پاره میکردند، جنجال همه‌گیر شد و بزودی گروه‌های مهمی از جنوب شهر سر رسیدند، و ملاها با آنها بودند و جمعیت در میسسدان بهارستان انبوه گردید، و سروصدای طرفداران شاه بر طرفداران مصدق برتری پیدا کرد، بدیهی است گروه مصدقی‌ها هم آنجا بودند و تویها و مسلسل‌ها هم هدف‌گیری شده بود، نزدیک ساعت ۱۰ عده‌ای از بازار خارج شدند یعنی سیمد تا چهار صد نفر از او باش و چاقو کشان و دلقک‌ها تظاهراتی کردند و بطرف مجلس پیش رفتند، اما شاگهان به گروه‌های کوچک تقسیم شدند و چماق بدست بطرف وزارت خانه‌ها رفتند و بکارمندان و قراولان و محافظین حمله نمودند و همه جا رفتند و ادارات را تسخیر کردند و مسئولین را در اطاقها محبوس نمودند و با کلید در اطاقها را بستند، قوای مصدق که باخبر شدند در شهر ظاهر گردیدند و مبارزه شروع شد، در میدان مجلس خطبای خودجوش روی مجسمه‌های واژگون شده رضا شاه سخنرانی کردند و مردم را به قیام علیه مصدق ترغیب نمودند و بنازگشت

۱ - هیچکس واقف نشد از کجا و از چه منبعی سرویس‌های مخفی روسیه از این خبر اطلاع حاصل کردند ظاهراً از اطلاعاتی که از رادیو آمریکا اخذ کرده بودند.

شاه را خواستار شدند، در عین حال تظاهر کنندگان دیگری برای یک یک سربازان صحبت میکردند و قسم وفاداری آنها را به مقام سلطنت متذکر میشدند. و از آنها میخواستند که بطرف جمعیت تیراندازی نکنند و اسلحه را بزمین بگذارند بعضی از آنها تبعیت کردند و بعضی دیگر گرد هم جمع شدند.

ساعت ۱۱ فاطمی غفلتا روی بلندی قرار گرفت و سعی کرده که جمعیت را تحریک کند. سخنرانی او مهیج بود، او یک خطیب ماهری بود، همه به گفته هایش گوش فرا میدادند و سکوت همه را فرا گرفته بود. اما از همه محله های شهر سر و صدا بلند شده بود و صدای تیراندازی بگوش میرسید، جو متشنج بود و فاطمی لاینقطع سخنرانی میکرد، غفلتا یک تانک سر رسید و جمعیت را شکافت و همه متفرق شدند، بزودی معلوم شد که سپهبد زاهدی با لباس نظامی از تانک پیاده شده و رل خود را اجرا کرد، از میدان دو گروه در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، از طرفی دکتر فاطمی روی بلندی که سخنرانی میکرد و سربازان و پلیس او را احاطه کرده بودند و بنفع فاطمی شعار میدادند، و از طرف دیگر آنها که پول های سیا را دریافت نموده بودند برای زاهدی شعار میدادند، زاهدی بطرف طرفدارانش پیش میرفت و پسرش او را دنبال میکرد، تفنگ ها و مسلسلها بطرف او هدفگیری شده بود و اردشیر خود را برای سخنرانی آماده میکرد، اما پدرش او را بازست و حرکت خاموش مینمود و میگفت " حالاً موقع محبت کردن نیست "

آهسته آهسته به سربازان نزدیک میشد، ولی چیزی نمیکفت، فقط صدای انفجار از دور بگوش میرسید، زد و خورد در پاپتخت آغاز شده بود، غفلتا نزدیک فاطمی یکی از افسران کلاه خود را به هوا پرتاب کرد و در سکوتی که حکمفرما بود فریاد کشید " زنده باد زاهدی، خداوند شاه را محفوظ بدارد ".

پنج دقیقه بعد زاهدی پیروز شد، تظاهر کنندگان و سربازان زنده هم شدند و زاهدی بین آنها فریاد پیروزی سر داد، او را به ستاد بردند و بلافاصله ریاحی را بازداشت کرد و با تاجانقلیج را جانشین او نمود و فاطمی ناپدید شد.

۱ - این واقعه بر حسب نوشته جات که اکثر از روی مقالاتیکه روزهای بعد در جرائد بها پ رسید اتخاذ گردیده. ( موضوع میدان مجلس خصوصاً ارقول پسر زاهدی میباشد و نیز شارل بانل و امیر متقی. )

شاه را خواستار شدند، در عین حال تظاهر کنندگان دیگری برای یک یک سربازان صحبت میکردند و قسم وفاداری آنها را به مقام سلطنت متذکر میشدند. و از آنها میخواستند که بطرف جمعیت تیراندازی نکنند و اسلحه را بزمین بگذارند بعضی از آنها تبعیت کردند و بعضی دیگر گرد هم جمع شدند.

ساعت ۱۱ فاطمی غفلتا روی بلندی قرار گرفت و سعی کرده که جمعیت را تحریک کند. سخنرانی او مهیج بود، او یک خطیب ماهری بود، همه به گفته هایش گوش فرا میدادند و سکوت همرا فرا گرفته بود. اما از همه محله های شهر سر و صدا بلند شده بود و صدای تیراندازی بگوش میرسید، جو متشنج بود و فاطمی لاینقطع سخنرانی میکرد، غفلتا یک تانک سر رسید و جمعیت را شکافت و همه متفرق شدند، بزودی معلوم شد که سپهبد زاهدی با لباس نظامی از تانک پیاده شده و رل خود را اجرا کرد، از میدان دو گروه در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، از طرفی دکتر فاطمی روی بلندی که سخنرانی میکرد و سربازان و پلیس او را احاطه کرده بودند و بنفع فاطمی شعار میدادند، و از طرف دیگر آنها که پول های سیا را دریافت نموده بودند برای زاهدی شعار میدادند، زاهدی بطرف طرفدارانش پیش میرفت و پسرش او را دنبال میکرد، تفنگ ها و مسلسلها بطرف او هدفگیری شده بود و اردشیر خود را برای سخنرانی آماده میکرد، اما پدرش او را بازست و حرکت خاموش مینمود و میگفت " حالاً موقع محبت کردن نیست "

آهسته آهسته به سربازان نزدیک میشد، ولی چیزی نمیکفت، فقط صدای انفجار از دور بگوش میرسید، زد و خورد در پاپتخت آغاز شده بود، غفلتا نزدیک فاطمی یکی از افسران کلاه خود را به هوا پرتاب کرد و در سکوتی که حکمفرما بود فریاد کشید " زنده باد زاهدی، خداوند شاه را محفوظ بدارد ".

پنج دقیقه بعد زاهدی پیروز شد، تظاهر کنندگان و سربازان زنده هم شدند و زاهدی بین آنها فریاد پیروزی سر داد، او را به ستاد بردند و بلافاصله ریاحی را بازداشت کرد و با تانک نقلیج را جانشین او نمود و فاطمی ناپدید شد.

۱ - این واقعه بر حسب نوشته جات که اکثر از روی مقالاتیکه روزهای بعد در جرائد بها پ رسید اتخاذ گردیده. ( موضوع میدان مجلس خصوصاً از قول پسر زاهدی میباشد و نیز شارل بانل و امیر متقی. )

جا میخورد و راه را بر او می‌گشاید.

از طرف دیگر گرچه اخبار مرتباً وسیله آسوپیتد پیرس ساعت به‌ساعت می‌رسید، ولی شاه با احتیاط تلفظی میکرد، چند نفر از روزنامه نگاران برای مصاحبه پذیرفته شدند، ولی شاه همیشه نگران بود و زبان‌ش را به‌دندان می‌گرفت و صدایش لرزان بود به‌آنها گفت " من خواستم شما را بپذیرم و برای محبتی که در این ایام به‌راستی ایستادید میدارم تشکر کنم، من منتظر جواب تلگرافی هستم که به‌سپهبد زاهدی مخابره کرده‌ام، به‌محض اینکه جواب رسید به‌کشورم باز خواهم گشت" و مکتبی کرد و ادامه داد " من در این مبارزه دل مهمی نداشتم، این مطلب را میدانم، من دور بودم و در امان بودم، من میخواستم از خونریزی جلوگیری شود، بهمین جهت من موقتاً کشور را ترک کردم".

حال به‌تهران برویم: در آنجا گروه‌های نظامی وفادار مسلط بر اوضاع می‌باشند.

به‌محض اینکه سربازان سر می‌رسند همه تسلیم میشوند، همه‌جا عکس‌شاه مجدداً بچشم می‌خورد، درحقیقت باید گفت این ارتش بود که تصمیم گرفت، انبوه جمعیت برای بعضی اقدامات خاص به‌خدمت گرفته شد مثلاً برای تخریب چاپخانه کومونیست‌ها و همچنین برای اینکه یک جنبه ملی و طبیعی به‌دخالت نظامیان بدهد.

از طرف دیگر به‌محض شروع آشوب‌کیم روزولت تماس خود را با اتباع شعبان بی‌مخ‌کده میل خود عمل می‌کردند قطع نمود.

تجزیه و تحلیل سیا چنین بود که حکومت مصدق در حال پاشیدن است و دخالت سیا فقط وقایع را تسهیل و تسریع میکند، معهذاً یک‌خطر باقی بود که نگیرد توده قدرت را بدست بگیرد، سالها دخالت سیا مخفی‌مانند و موقتی بر ملا شد که بعضی از مقامات عالی‌رتبه سیا آنها فاش ساختند، معهذاً مصدق بر حسب نصاب فاطمی اعتراف به شکست نمی‌کرد، او به‌یک لشکر که اطمینان داشت دستور داد که نظم را به‌رقیعت برقرار کند اما تمام افسران و سربازان از شاه طرفداری می‌کردند، در این حال مصدق دکتر منشی‌زاده را که خود او زندانی کرده بود آزاد ساخت بشرط آنکه

۱ - مصاحبه اشرف در تهران، ۲۱ دسامبر ۱۹۷۳

۲ - اسشیتد پیرس، ۱۹ اوت ۱۹۵۳

بزودی حزب خود یعنی سومکارا تجهیز کند ( نهضتی که در جهت راست  
 جبهه ملی قرار داشت ) منشی زاده قول داد و او را آزاد ساختند،  
 ولی فوراً سر به نیست شد، مصدق عصمانی شد و اعلام نمود که خاندان  
 بروی همه بازاست، سپس نظر خود را تغییر داد و هواداران خود را  
 گرد خود جمع کرد خیابان کاخ به یک قلعه مستحکم یا باستین تبدیل  
 گشت، سپهبد زاهدی در رادیو که در تصرف خود در آورده بود به مصدق  
 اعلام کرد که تسلیم شود و یک نفر فرستاده نزد او اعزام نمودهنگامی  
 که افسر فرستاده مزبور با بیروق سفید در خانه مصدق ظاهر گشت در جواب  
 با صدای توپ استقبال شد. نزدیک ساعت ۲ صبح مصدق دنبال فاطمی  
 فرستاد ولی او را نیافتند. مشارالیه از یک خانه همسایه فرار کرده  
 بود. ساعت ۳ زده خورد شروع شد و دو کشته از طرفین بجا گذارد بزودی  
 خانه محاصره شد، در داخل خانه افسران به مصدق فشار می آوردند که  
 تسلیم شود ولی او امتناع میکرد. گلوله ها به خانه هدف گیری شد و  
 گج ها فرو میریخت، یکی از افسران که عصمانی شده بود یک پیراهن  
 سفید را سر چوبی کرد و از پنجره خارج نمود، مصدق فوراً آنرا از جای  
 کند و فریاد میکرد " من هیچگاه از تو نخواستم که تسلیم شوی بلکه از  
 تو میخواهم که اطمینان حاصل کنی که وقتی داخل خانه شدند غارت نکنند  
 از هر سوراخی افسران به تیراندازی مشغول بودند، گاه به گساره  
 بعضی از آنها با فریادهای دلخراش بزمین می افتادند، سپس مصدق دوان  
 دوان روی تخت خواب خود افتاد و همواره پیژاما ( لباس خواب ) بر تن  
 داشت. کمی بعد دو تانک شرمین Sherman سوریید و بطرف خانه  
 شلیک کرد، این واقعه دیگر خاتمه قضیه بود، بایک حرکت یکی از  
 دکاندگان مجلس دوست مصدق ( محمود تربیان ) رولور خود را بطرف  
 شقیقه خود هدف گیری کرد، اما مصدق اسلحه را از دست او گرفت مصدق  
 پالتوی خود را خواست و داخل حیاط شد و بایک نزدیکان از دیوار بالا رفت  
 و در باغ همسایه پاشین آمد زیرا هنوز مهاجمین به آنجا نرسیده بودند  
 و مایوسانه به زیر زمین خانه رئیس پست پناه برد، زده خورد ذویست  
 کشته بجای گذارد.

<http://chebayadkard.com/>

در هتل اکسلسیور تمام شب را شاه با حال تب انتظار و تلگراف را هدی را میکشید و بالاخره صبح تیغ آفتاب جواب رسید. شاه میتواند سه کشور باز گردد، ولی ترجیح میداد ثریا در رم باقی بماند تا آرامش قطعی حاصل شود. او به سوئیس رفت، فردا صبح او را نزد یک جواهر فروش برد و چندین جواهر العاس برای او خریداری کرد، در بازگشت به هتل به شاه اعلام کردند که نظام السلطان خواجه نوری آنجاست و به شرمندگی انتظار میکشد شاه میگوید "از او سؤال کنید چطور پس از رفتار ناشایستش جزات میکند مرا بدهیند؟" کمی بعد خوج هتل را می بردارد بدون اینکه از چک سفیدی که مراد اریه کلیمی متمول ایرانی که از هوادارانش بود و به او تسلیم کرده بود استفاده کند و کلیدی اتوموبیل شخصی خود را نیز داده بود. روز بعد شاه سوار یک هواپیماهای ک.ا.م. ال.ام K.I.M که آنرا اجاره کرده بود شد. برای پیدا کردن یک هواپیما ۲۲ ساعت وقت لازم بود زیرا هیچ کمپانی حمل شاه را به تهران که خطری بود قبول نمیکرد. در هواپیما او در ردیف اول قرار گرفت و طرفین او دو روزنامه نگار بودند که با آنها صحبت میکرد که اخبار را میگرفتند.

روی آسمان یونان به علامت خوشحالی شیشه شامپانی باز کردند. در بغداد سفیر ایران با عجله حضور یافت تا تبریک بگوید. شاه هواپیما را ترک کرد و برای روزنامه نگاران گذاشت، با اینکه غمگین بسود ویزاهای آنها را امضاء کرد و برای استراحت به شهر بغداد رفت. فردای آنروز لباس هواپیمایی خود را برتن کرد (که از تهران برای او فرستاده بودند) و شخصاً هدایت هواپیما را بعهده گرفت<sup>۵</sup> و به پایتخت پرواز کرد.

از ساعت ۹ صبح ۲۲ اوت ارتش فرودگاه مهرآباد را محاصره کرده بود و در تمام راه هاشبکه به قصر منتهی میشد مستقر گردیده بود. در طول راه تمام مغازه ها کاملاً بسته بود و پنجره خانه ها هم بهمین نحو

۱ - متن تلگراف از بین رفته است.

۲ - اظهار میشل دو کامپ  
پاری ماچ که در هواپیما بوده است.

۳ - در نوامبر ۱۹۲۳ شاه تعریف کرده است.

۵۴ - فرانس سوار، ۲۱ اول ۱۹۵۳

بسته بود. سربازان هرپانزده متر با سرنیزه‌ها به سر تفنگ ایستاده بودند، یکی در میان رو به پیاده‌رو کرده بودند و دیگران رو به خانه‌ها که همه‌جا را نظاره می‌کردند. تانک‌ها در چهارراه‌ها مستقر بودند، هوا هم خیلی گرم بود، با عجله طاق نصرت درست می‌کردند، جای مجسمه‌های واژگون شده‌را باقالیچه‌ها پوشانده بودند زیرا فرصت نکرده بودند هنوز آنها را بجای خود بگذارند، هیچکس غیر از نظامیان در کوچه‌ها دیده نمی‌شد در چهارراه‌ها فقط چند نفر از هواداران شاه با بهرقی که بدست داشتند دیده می‌شدند. گرد خانواده پهلوی که در تهران باقی مانده بودند سپهبد زاهدی و سپهبد دفتری حاکم نظامی جدید و وزیرای زاهدی و سفرا و هیئت‌های سیاسی دیده می‌شدند.

در ساعت ۱۰/۴۵ سه هواپیمای ارتشی گرد فرودگاه نظامی قلعه مرعی به پرواز درآمدند و به استقبال هواپیمای شاه رفتند، پیش از آن هواپیمای شاه در ساعت ۱۱ در فرودگاه مهرآباد فرود آمد، هنگام پیاده شدن از هواپیما سپهبد دفتری و چندین وزیر به پای شاه افتادند و شاه آنها را بلند کرد و بطرف زاهدی رفت و با او دست به‌گردن شد و نسبت به آنها تیکه حاضر بودند اظهار تشکر کرد، در صفا اول ارتش بیرون دیده می‌شد سپس اتوموبیل شاه که ضد گلوله بود بحرکت درآمد سپس جیب‌های دیگر با موتورسواران و کامیون‌های مملو از سربازان به دنبالش بودند ظهر شاه به قصر رسید.

از طرف دیگر مصدق که مغلوب شده بود انتظار سرنوشت خود را میکشید در جنوب تشریفاتی‌ها که طرفدار مصدق بودند چندین حمله به سربازخانه‌ها کردند و فقط همین | از نظر شاه ناراحتی خاصی یافته بود، و از نظر مصدق ساعت حساب پس دادن فرا رسیده بود، پنج روز بعد مصدق زاهدی را با تلفون از کلوب افسران خواست و اظهار داشت حاضر به تسلیم است اول شب به کلوب افسران رفت، در آنجا یک نفر محافظ اسلحه خود را بسوی او کشید اما اردشیر زاهدی آنها را از دست او گرفت.

باری مصدق را به زندان زرهی بردند و با یک نفر جیب‌بر و یک نفر کومونیست از مبارزان قشون دموکراتیک آذربایجان زندانی کردند، از سوی دیگر در کوچه‌ها مشغول جمع آوری کشته‌ها بودند، فقط جلوی خانه مصدق دو بست‌نفر کشته و سیمد مجروح بود، در ولایات مشغول

کشتار بودند و زندانشا خالی و پر میشد، دو روز تا مهنگار فرانسوی که فکر میکردند امریکاشی هستند نزدیک بود قطعه قطعه شوند.

در سفارت آمریکا هندرسن و کیم تلکس های زیادی به وزارت خارجه آمریکا و سیا مخابره میکنند زیرا این عملیات برای سیا موفقیت آمیز بوده، آنها فاتح شده اند، آمریکا به یک پیروزی مهمی در عملیات مخفی خود نائل شده، که تاریخ کمتر از آن صحبت میکند ولی مهمانان اهمیت خود را دارند، با چند فرد و کمی مهارت، آمریکا زیرچشم روسیه وضع مهمی را برای خود فراهم ساخت که هنوز هم امروزه از آن بهره برداری میکند، نه شعبان بی مخ و نه کیم با هیچکدام شاه نمک ناشناسی نکرد، او به شعبان بی مخ یک زورخانه عطا کرد تا گروه ضربت خود را تحت نظر خود داشته باشد (شعبان بی مخ معروف شد به تاج بخش زیرا او سهم مهمی در به تخت نشاندن شاه داشت) (مولف)

به کیم دوستی خود را هدیه کرد (معروف بود که هر سال که برای تفریحات زمستانی شاه به قصر خود در سوئیس میرود کیم را احضار میکند و به او محبت ها میکند، مولف) اما نسبت به ایالات متحده "روزی که نیکسون Nixon در شهر آن بدیدن او آمد او برای کمک های ذیقیمتی که به او کرده، آنهم هنگامیکه کاملاً برای او ضروری بود تشکر کرد" (یقین است که همواره نوکری و اطاعت خود را نسبت به آمریکا به قیمت غارت مملکت ایران داشت و عملاً هم سیاستگری کرد - مولف)

اما نسبت به توطئه کنندگان :

آنها که امروز زنده اند (بعضی موقع کتابت کتاب مورد بحث، مولف) همگی پست های مهم را شاغل شدند، اردشیر زاهدی سفیر آمریکا شد و داماد شاه هم شد، او بیسی فرمانده ستاد نیروی زمینی شد، خاتمی فرمانده نیروی هوایی گشت، آتابای و متقی کفیل وزارت دربار شدند و نصیری بریاست سیا و اکانتخاب شد (دست انشاقام بعداً گلوی اغلب سرپردهگان را فشرد، مولف).



اما راجع به لاورنتسئو Lavrentieiev سفیر شوروی که بزرگترین بازنده بود حادشه فریبی برایش اتفاق افتاده .  
 ازشب ۱۹ اوت درهای سفارت روس کاملاً بسته بود، و این موضوع چند روز طول کشید، بالاخره یک روزنامه نگار ایرانی پاپی قضیه شد و وسیله تلفون کسب خبر کرد و با یکی از ما مورین سیاسی تماس گرفت و گفت " آیا نمیدانید که سفیر ما سعی کرده است انتحار کند؟ " و دیگر پیش از این چیزی به او نگفت ، ولی حقیقت آخر ماه آشکار شد، لاورنتسئو سفیر روس که از پیروزی امریکائی ها مطلع شده بود، از وحشت عکس العمل شوروی میخواست به سفارت امریکا پناهنده شود. . . . یعنی نزد هندرسن ( معهدا این موقع زمان استالین نبود که تا این حد وحشت کند زیرا استالین پنج ماه پیش مرده بود بلکه مالنکوف قدرت را در دست داشت ) اما کارمندان سفارت او را بازداشت کرده بودند، لذا پس از مراجعت به اطاق خودش یک فنجان چای مسموم نوشیده بود ، لکن میزان سم ضعیف بود و بموقع آنرا کشف کرده بودند و معده او را شستشو دادند و از خطر مرگ رهایی یافت ، اما از آن تاریخ هیچگاه او را در تهران ندیدند، او برای همیشه ناپدید شد .

چند روز بعد که شاه خبرنگاران همه جهان را پذیرفت اظهار داشت : " من چنین احساس میکنم که دوره دوم سلطنت خود را شروع میکنم " تقریباً در همان لحظه در سفارت امریکا لوی هندرسن و کیم حساب خود را تصفیه کردند یعنی عمل " برقراری شاه بر تخت خود " که برای آنها ۳۲ ۶۴۳ ۰۰۰ ریال تمام شده بود یعنی معادل ۳۹۰ ۰۰۰ دلار در آن زمان آخر اوت کیم در فرودگاه مهرآباد بود هواپیما به مقصد نیویورک پرواز کرد، او که جزء کارمندان سیا در تهران نبود و مستقیماً برای این ما موریت فرستاده شده بود مورد سوءظن نبود که اگر سفارت را ترک کند همه کس متوجه شود، این مجری کودتا که عمل خود را انجام داده بود مثل همه ما مورین مخفی در نهایتاً اختفا مراجعت میکرد. اما شاه هیچگاه کیم را فراموش نکرد. هر ساله موقعیکه تعطیلات خود را

۱ - مجله نیوزویک ، اکتبر ۱۹۵۳ News Week Magazine

۲ - تایم ماگازین، اکتبر ۱۹۵۳

۳ - در محاکمه اش مصدق حتی شماره " چکرا نیز اعلام کرد ۷۰۳/۳۵۲  
 معده " بانک ملی .

درسوشیس میگذراند و برای اسکی به آنجا میرفت کیم را با خرج خودش احضار میکرد. تنها همین نزدیکی با شاه کافی بود که اهمیت رولسی که امریکائی ها در کودتای ۱۹۵۳ بازی کردند ثابت نمائند. برای شاه این سقوط، وضعیتی بیش از یک پیروزی سیاسی ارزشمند بود این یک نقطه عطفی روحی هم بود. باین معنی که او میدانست و مخفی هم نمیکرد که انگلیس ها پدرش را به تخت سلطنت مستقر نمودند. بنا بر این غیرمستقیم خود او را به تخت نشانند. لذا رولی که ارتش و مردم ( یعنی اوباش، مولف ) در کودتا بازی کردند به او نشان داد که در حقیقت برای مردم به سلطنت رسیده. ( زهی وقاحت! مولف ) و برای شاه این واقعه چنین تعبیری داشت. وضع او نسبت به شغلش با بدهوش میشد و دیگر " تزلزل " اراده را که غالباً طرفدارانش را مایوس میکرد در او ندیدند.

در ورود به تهران شاه اظهار کرد " تا حال من یک پادشاه ارشی بودم، حالا یک پادشاه انتخابی هستم، با عمل، شما به من امکان میدهید که چنین احساس نمایم که شما مرا انتخاب کرده اید ( بهتر و درست تر این بود که بگوید " تا حال من یک پادشاه منتخب انگلیس ها بودم و ارشی، حالا یک پادشاه انتخابی امریکا هستم و عمل اوباش و ارادل بمن امکان میدهد که چنین احساس نمایم. مولف )

یادداشت های پراکنده از کتابها و نوشته ها درباره سقوط دکتر مصدق

در پایان برای تکمیل موضوع اضافه میکنیم: چون کودتای ۲۸ مرداد نقطه عطفی در زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور ما میباشد، جا دارد از نوشته ها و کتابها تیکه در این باب برشته، تحویر آمده کمک بگیریم تا نکته های فروگذار نشود و مطلبی از قلم نیافتد.

در دنباله " تحلیلی از نهفت ملی " در کتاب " مصدق و تاریخ " از قول آقای ظاهر احمدزاده که در نهفت ملی سهم بسزائی داشته و در تمام جریانات وارد بوده صفحه ۳۲۴ چنین مینویسد: " در تیرماه ۳۲ دامنه توطئه ها وسعت گرفت، اقلیت مجلس مصدق را استیضاح کرد، برنامه این بود که مصدق به مجلس بیاید و برای همان اکثریتی که قوام را سر کار آورد رای کبود بگیرد و ساقط گردد، وبعد در داخل مجلس کشته